

ای بلبلان ای بلبلان فصل گل و گلزار شد

ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد

ای عاشقان ای عاشقان معشوق بنمود عیان

ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد

صبح جمال حق در میدانوار مطلق شد پدید

از حبس تن باید رهید تا در هوا سیار شد

آند لبر پرده نشین و آن خسرو چرخ برین

چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد

آن غیب در قاف بقاء پوشیده بد صد درها

اینک چو خورشید سما بردشت و بر کهسار شد

بازار جمله عاشقان از زلف مشک ترفشان

وازشگر لعلش عیان چون دگه عطار شد

خُمبها همه در جوش شد عشق و نهی مد هوش شد

زهر کشنده نوش شد تا جام حق سرشار شد

تسبیح زنا آمده تزویر سر بار آمده

زاهد ز عشق روی او در کوچه خمار شد

تقوی بیگسوسد نهان سالوس آمد لب گزان

" تا سرو قدش در جهان چون کبک در رفتار شد

کنز خفی ظاهر شده سیم رخ جان طایر شده

کشف همه اسرار شد خرق همه استار شد

بلبل پشاخ گل پرید عاشق بهر دل رسید

طوطی بهندستان پرید اغیار جمله یار شد

و نمونه ای از غزلیات حضرت بهاء الله است . قوله الاعز :

" نزل من لسان الله عز وجل :

بت آمد باهطی باده بارخی چون آفتاب بادللی ساده الخ

عربی علامت و نشان دینی . شعائر جمع

(شَعِیرَة - شِعَار) در تاریخ ظهور الحق تفصیل شعائر

سبعه بابیه و نیز شعائر بابیان

در جنگهای مازندران و غیره و در کتاب امر و خلق تفصیل

تحقیقاتی بدیعه و نگین اسم اعظم ثبت است .

عربی عشق و دل باختگی . در لوحی

(شَغَف) است :

" ليملاً قلبك من وله الا مروشغف النور

وجوه السرور و رشحات الظهور "

عربی کناره و لبه گودال و غیره . در لوح

(شَفَا)

به حاجی محمد کریمخان است قوله

الاعز :

" يا ايها المعروف بالعلم والقائم على شفا حفرة الجهل " .

مصدر عربی و بمعنی وساطت و اصطلاحاً
(شَفَاعَة)

میانجی شدن پیمبران و مقربان از

گنهکاران در محضر الهی است . و در

مناجاتی در لوحی جمله : " بان ترزقنی شفاة سید الرسل

و هادی السبیل " الخ میباشد که ظاهراً از سید رسل پیمبرها ^{شیعی}

گهراست و شفاعت رسولان ام خود را نزد خدا توان بهسبب

امرشان برای نجاتشان از جحیم حرمان و بعد و فقدان تفسیر

نمود . و در سفرنامه امریکا بیان مرکز عهد ابهی است قوله

العزیز :

" رفع گناهان بعمل بوصای آنحضرت است و شهادت مسیح

برای حصول اخلاق و مقامات عالیه بود " انتهى .

عربی کف خارج از دهان شتر در حال

هیجانش و خطبه منسوب به علی

امیر المؤمنین خطاب به عبد الله بن

عباس قوله :

" هیهات یا بن عباس تلك شِقْشِقَةٌ هَدَرْتُ این مقاله و

گفتار شقشقه ایست که بحال هیجان و جوش از دهان افتاد

و سکون گرفت بنام خطبه شقشقیه است . و کلمه شقشقیه

مأخوذ از همین خطبه در آثار اعلی بکرات ذکر یافت از آنجمله

در شرح کوثر قوله :

" شَقْشِقَةُ الْمَاءِ هَوْتِيَاتٌ ثُمَّ شَقْشِقَةُ الْجِبْرِوتِيَاتِ " .

عربی شقاوت و بدبختی بمقابل سعادت .

شقی بدبخت و بدروزگار . اشقیاء جمع

در دعا بدعوه محیی الانام فی الايام

است قوله ج ع :

" كلما دعوت عبادك زادت شقوتهم " و در لوح الامر :

" قد غلبت عليهم شِقْوَتُهُمْ وهم اليوم في بيداة الضلال بهرعون "

و در لوح به شیخ سلمان :

" نسألك اللهم بالذین جعلهم الاشقیاء اُسارى " .

در عرف فارسی بهیکبار توپ و تفنگ

انداختن صف اسلحه داران . در

خطابی است :

" شلیک وحدت عالم انسانی برخاست " .

عربی اظهار خوشحالی و سرزنی و

نکوهش باحوال و اعمال . در لوحی

در صورت زیارت حاجی زبیح کاشانی

است قوله الاعز :

" قد سمعت في الله شماتة كل ظالم " ودر لوح به حاجی محمد کریم

خان است قوله ج ع :

" ولا تشمت الذين آمنوا وانفقوا اموالهم وانفسهم في سبيل الله

عربی بمعنی شکل و صورت و عرفاً بنوع

تجلیلی بر صورت و رسم و عکس انبیاء

و اولیاء اطلاق میگردد و ما بهیمن

بهائیان بر صورت و عکس مقدسه این امر استعمال میکنند و تفصیل

آنها در بخشهای ظهور الحق مسطور است و رسم قلمی اعلی را

محمد علی دهجی در سال ۱۳۰۶ هـ ق بهنگا برده تقدیم

نمود و از مقام ابهی خلعت برای نقاشی ارومیه ای آورد .

و رسم قلمی ابهی در حمام را در پیش علی با قلم برداشت

و تصویری در بغداد کشیدند و اما عکس فتوغرافی در ادرنه

برداشته شده .

در آثار این امر بمواضع کثیره تشبیهاً

(شَمْسُ - شَمْسُوس) و استعاره بعنوان شمس غیب شمس

ذات شمس الوهیت و غیرها بر ذات

الهی و بعنوان شمس حقیقت و غیرها بر مظاهر کلیه الهیه و

بعنوان شمس مشیت و شمس علم و شمس حکمت و غیرها بکثرت

لا تحصى استعمال گردید از آن جمله در کتاب اقدس است

قوله ج ع :

" وعند غروب شمس الحقیقة والتبیان " و قوله :

" اذا اشرقت عن افق البیان شمس الاحکام " و قوله :

" يا اهل الارض اذا فربت شمس جمالی " و قوله :

" قل به اشرقت شمس الحجّة ونهر البرهان لمن في الامکان

اتقوالله يا اولی الایصار ولا تنكرون " و در این جمله ولا تنكرون

ممکن است نون را نون وقایه و یا متکلم وحده مفعول به

محذوف مقدر باد لالت کسره نون دانست و یا آنکه جمله نفی

و در محلّ حال شمرده و یا آنکه برای ابقاء نون و توازن رؤوس آیا

لا نهی عمل جزمی نکرده باشد . و ایضا قوله :

" لوعرفتم الافق الذی منه اشرقت شمس الاحکام " و در لوحی

مشهور است قوله :

" باسم الذی کلّ عنه لغافلون حمد مقدس از السن ممکنات

و بعد سؤال از شمس حقیقت و مرایا مستحکمه از او شده بود الخ

و در تفسیر سوره الشمس از قرآن قوله الاعز :

" هذا ما نزل لاحد من علماء قسطنطنیة الذی سأل عن تفسیر

سورة المباركة والشمس بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله

الذی انطق ورقاء البیان الخ و در ضمن نام اسم شمس احد

بر منیرگاشی اطلاق شد . و در ضمن نام تا کر ذکر شمسیه خانم

است . شَمُونُ بمعنی رمنده در ذیل نام کرمان ذکر است .

(شَمْن)
فارسی بت پرست از حضرت عبدالبها
خطاب به میرزا اسحق خان حقیقی

کرمانشاهی است قوله العزیز :

" وطن رَا وَثَنٌ می گفتند و خود را شَمْنٌ می شمردند "

در مناجاتی از حضرت عبدالبها در حق
بهائیان قوله العزیز :

" وَشَنَفُ آذَانِهِمْ بِاسْتِمَاعِ اذْكَارِكِ وَ
انطق لسانهم بالثناء عليك "

شهادت کشته شده در راه دین
(شَهَادَة - شَهِيد -
شهادت کشته در راه دین که گواه بر

دین است . شهداء جمع . و در این
لوح الشهادة -

یوم الشهور) امر عده ای بنامهای سلطان الشهداء

و محبوب الشهداء سراج الشهداء و غیره مذکور در آثار شدند که

غالباً تحت اسامی مربوطه ثبت میباشند و برخی افتخاراً مقام

شهادت و لقب شهید را دارا شدند چنانکه در لوح بغلامعلی

بن حاج محمد اسمعیل ذبیح کاشی است قوله الاعز :

" یا غلام ان اباک فاز بالاقبال فی اول الايام و شرب رحیق

المختوم باسمی القیوم انه ممن اقبل وآمن وقام علی خد مقالا مر

الی ان استشهد فی سبیل الله رب العالمین قدر قم اسم من

قلی الاعلی من الشهداء فی صحیفه الحمراء و سَمِنَاهُ بِالذَّبِیحِ

فی کتابی المبین علیه بهائی و بهاء من فی السموات و الارضین

و در لوحی دیگر است :

" همچنین شهادت حسین بن علی را سبب ارتفاع امر رسول

روح ماسواه فداه دانسته و میدانند سبحان الله در این ظهور

جذب آیات الهی افتدۀ راهشانی مشتمل فرمود که باجنحه

اشتیاق قصد فدای نمودند و ارواح را بر قدم نیر آفاق نثار کردند

این الا بهار لتشهد الخ و در ضمن نام حیدر اقتباس از لوح

راجع بشهادت ثبت میباشد و نیز در یکی از آثار مقدسه است
قوله الاعز :

" فرداً و تراً واحداً بعیداً از بهیت عظمت و جلال خارج شده

و در محلّ وحدت و خفا مسکن فرمودند و ابواب لقار اهلکی مسدود

فرموده لوحی که در ایام خروج بهیگل قطعه ای از قمیص مطهر

ورشحات دم اطهر ظاهر گشته در جبروت الله بلوح شهادت

نامیده شده نزد آن حبیب ارسال شد بر اهل حب و وفا بخوا
وهریک بخط احمر جلّی مسطور نموده در بهیت خود تلقا منظر

دارند و در هر یوم نظر در او نموده و بالحن حزن ملیح قرائت

نمایند و بمظلومی این جمال فرید در سجن غربت گریه نمایند

زیرا که درین ایام جمیع عیون مقدّره درعالم غیب و شهادة و عیون مکتونه در حجابات غیب مکتون که الی آخر الذی لا آخر له ظاهر شود براین جمال مبارک گریه میکند بلکه بهصر اللّٰه مشاهده شود زره ای درعالم وجود مشهود نمیشود مگر اینکه اورا در حق اینمظلوم محزون و نالان بینی " الخ و قوله :

" هذا لوح الشهادة قد نزل من سماء مشیة ربنا الرحمن فلیقرّ اهل سفينة الحمراء فی کلّ صباح ومساءء هو الابهی قد تجلّی الرحمن علی طیر الاکوان وتنطق سدرة السبحان فطیر لمن سمع نغماتها " الخ و در تفسیر سوره والشمس است قوله الامر :

" یا ایها السائل اذا قصدت حظيرة القدس وسیناء القرب طهر قلبك عن کلّ ماسواه ثم اخلع نعلی الظنون والاهام لتری بعین قلبك تجلیات الله رب العرش والثری لان هذا الیوم یوم المکاشفة والشهود قد مضی الفصل واتی الوصل قل یا قوم قد فصلت النقطة الالویة وتمت الکلمة الجامعة وظهرت ولاية الله المهیمن القیوم " الخ .

قصبة شهیره از توابع سننان که سکنه

(شهمیرزاد) آنجا از آغاز طلوع این امر عده ای از پیروان شدند و محدودی پشهادت

رسیدند و نام آنجا برمز " ارضش " در الواح بسیار مذکور و تفصیل اوضاع و احوال مؤمنین این آئین خصوصا اخلاف آقا محمد علی و کربلائی خانلر و غیرهم در بخشهای ظهور الحق ثبت میباشد و در یکی از الواح متعلق بآنجاست :

" قد نزل البیان وجعلناه مبشرا لهذا الظهور الذی به جرت الانهار " الخ . و شمه ای از تفصیل واقعات اولیة آنجا را چنین نوشتند :

" در حدود سنه ۱۲۶۳ هـ ق آقا میر محمد علی که یکی از علماء مرتاضین و باصلاح صاحب کشف و کرامت بود و مفلاخ دست شیخ احساسی رسیده بود بزرگترین پسر خود آقا سید احمد در اثنائیکه دستور سفر بخراسان داده بود و جمعی مهیا گشتند امر حرکت برای کربلا نمود و چند نفری هم از اهالی با ایشان میروند و از آنجمله د و پسرش آقا سید احمد مذکور و آقا میرابوطالب بودند و در همدان چون بعضی از همراهان میخواهند چند روزی بمانند تعجیل برای رفتن بعتبات کرد و خبر قرب و فاش رایی در پی میداد و گفت میاد اشمار انعش کشی کردن گیر شود شخصیکه حاجی ملا آقا بابا نام داشت عرض میکند بحمد الله ماهمه صحیح المزاجیم فرمودند تعجیل از برای خودم است تا اینکه وارد کاظمین شدند و تب مینمایند و از آنجا

بکر بلا حرکت نموده بعد از چند یوم مرض بگلی مندفع شد
 در این بین ملا ولی الله مازندرانی از اصفهان نوشتجات
 بسیاری از آثار حضرت اعلی میآورد در خانه ای که مجاور بوده
 داشتند مع ملا زین العابدین شه میرزادی که مجاور بوده
 آن کلمات را میخواندند و مرحوم آقا میر محمد علی گریه میکرد
 از ایشان در این باب سؤال مینمودند میفرمود صاحب این
 کلام مبدأش از سر چشمه میباشد بر هر مکلفی واجب است که در
 طلب این امر برآیند و اطاعت کنند عمر من با آخر رسیده و الا
 بخد متش میرسیم خلاصه بعد از ورود پنجف اشرف روزی
 زیارت اهل قبور و پای دیوار بقعه هود صالح علیهم السلام
 میفرماید قبر مراد اینجا حفر کنید و بعد از چند یوم
 در قانی را وداع مینماید و در همان مکان دفن میشود و
 همراهان مع آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب بوطن عودت
 مینمایند و چون ملاقه ای در مازندران داشتند یعنی در بلوک
 علی آباد که فعلا به "شاهی" موسوم است در قریه چاله
 زمین آقا میر ابوطالب با آنجا میروند و در این ضمن اصحاب
 راه حکم سعید العلماء و سر کرده هائیکه آن موقع در بار فروش
 بودند خسرو قادی کلاشی از بار فروش حرکت داده در حوالی
 شیخ طهرسی بعد از جسارت و تهور خسرو و کشته شدنش
 اصحاب در آن پیشه پراکنده میشوند من جمله سه نفر از

اصحاب موسوم به شیخ عیسی و حاجی شیخ محمد کرا د کربلاشی
 و یک نفر از اهل قزوین هر سه از اهل علم میروند در نزدیکی
 محلی که آقا میر ابوطالب آنجاست در وسط جنگل پنهان میشوند
 در این ضمن شخصی از اهل همان محل که با آقا میر ابوطالب
 خصوصیتی داشته در آن مکان با آنها ملاقات نموده چگونگی را
 به آقای مذکور اطلاع میدهد و ایشانهم بعد از اجازه حضرات
 را ملاقات مینمایند و بعد از مذاکرات و گفتگو و درخواست آنها
 قرار میشود که آنها را بمقبره شیخ طهرسی برسانند ایشانرا
 شب بخانه ^{بزرگ} و صبح بهمراهی بعضی از اهالی محل که بمرحوم
 آقای ایشان ارادت داشتند لباس عربی را تبدیل بمعجسی و
 تجارتنی نموده بر مالهای خود سوار و به شیخ رسانیده و از
 اصحاب خواهش ملاقات جناب باب الباب را مینمایند بعد از
 زیارت و اصفا بیان مبارکه از آنجناب اجازه مرخصی گرفته
 بجهت اطلاع اخوی بزرگ آقا سید احمد و سایر اخوان و بستگان
 و اهالی سنگسر و شه میرزاد مراجعت و چگونگی را گما هو حقه
 اطلاع و مازندران عودت مینماید و میروند در قلعه نزد اصحاب
 میماند و اخوی ایشان آقا سید احمد این مطلب را در محل
 تعقیب مینماید و چون والد مرحومشان یعنی آقا میر محمد علی
 از هر جهت طرف اعتقاد و اعتماد اهالی سنگسر و شه میرزاد

بودند و مردم اطمینان کامل نسبت بان خانواده داشتند و بعد از رحلت آقا به ولد ارشدش که اتقی و ازهد به طرف ارادت واقع گشتند بعد از رسیدن این خیراهالی شه میرزا در یکی از مسجدهای آنجا موسوم به مسجد مصلی اجتماع نموده در این مسئله آقا سید احمد را بحکمت انتخاب و در حقیقت رؤسای و علماء این محل ایشان را در این عمل تحقیق وکیل نموده قرار شد که حق یا باطل آنچه برایشان مکشوف شد اطلاع دهند این بود که شخص مذکور مع برادر دیگر آقا میر ابوالقاسم و عمو آقا میر مهدی و داماد میر ابراهیم هم ازندان حرکت نموده و آقا سید محمد رضا که برادر کوچکتر بودند در خانه برای پذیرائی والده و خانواده گذاشتند و در راه چند نفر از علماء سواد کوه من جمله ملا میرزا بابا کرون، ملا آخوند بابا کشکائی و ملا ناد علی متولی امامزاده عبدالحق و دامادش سید عبد الرزاق و جمعی دیگر بایشان ملحق شدند و وارد شیخ گشتند اول در ایوان شیخ طبرسی خدمت جناب باب الباب رسیده و استفاضه از بیانات شریفه ایشان نموده سوالات عدیده کرده جوابهای شافی کافی گرفته و ثانیاً اجازه حضور حضرت قدوس حاصل و بهمراهی جناب باب الباب و جمعی از اصحاب در بقعه مبارکه شرفیاب شده قریب یکساعت

۱- مقصود قلعه شیخ طبرسی است

مشرف و آنچه را که نهایت آمال و آرزوی ایشان بود نائل و فائز گشتند و در آنجا رحل اقامت انداخته و چگونگی را آنچه برای العین دیده بودند مع توقیعات و آثار حضرت نقطه اولی را بجهت اهالی سنگسر و شه میرزا فرستاده و تصدیق خود را رسماً بطور وضوح اعلان نموده این بود که بعد از اطلاع زمزمه در میان خلق آنجا افتاده از طرفی مطابق آمدن رایات از سمت خراسان و طرفی تصدیق آقا سید احمد و اخوان و ممد این دو مطلب اخبارات و نفر شخص مرتاض بوده یکی کربلائی ابرو محمد و دیگری کربلائی علی عارف و از اهل سنگسر بودند اولی يك سنه قبل از ظهور مرحوم میشود و به پسران خود ابو القاسم و محمد علی وصیت مینماید که چنین علمی از سمت خراسان حرکت مینماید و رایت حقه است بر شمالا زم است که برویسد و نصرت نمائید و کربلائی علی عارف در حیات بوده پسر خود که ملا صفر علی نام داشته میفرستد بقلعه و شهید میشود خلاصه همه اینها دست بهم داده هیجانی در اهالی احداث نموده بیست و هفت نفر از سنگسر و شه میرزا بسمت قلعه حرکت مینمایند و پنج نفر سابق الذکر هم در آنجا بوده مجموعاً سی و دو نفر که چهار نفر آنها از اهل شه میرزا از بلوک شهاب الدین ملا کاظم ملا ابرو رحیم ملا علی اصغر کربلائی

احمد شکارچی که این چهارتن در قلعه مبارکه شهید شدند
 و بیست و هشت نفر از اهل سنگسری یازده نفر عودت نموده و از
 بقایای سیف قلعه محسوبند و هفده نفر شهید شدند و اسامی
 شهداء سنگسری در قلعه مبارکه بشرح ذیل است :

- ۱- آقاسید احمد ولد آقا میر محمد علی ۲- برادرش آقا میر
- ابوالقاسم ۳- دامادشان میر ابراهیم محمودی پسران آقا میر
- مهدی ۵- ملا علی اکبر پیش نماز ۶- برادرش ملا حسینعلی
- ۷- ابوالقاسم و ۸- محمد علی پسران کر بلائی ابو محمد
- ۹- ملا صفر علی ولد کر بلائی عارف ۱۰- کر بلائی ابراهیم ولد
- ملا شجاع ۱۱- علی احمد مقتی ۱۲- عباس علی ۱۳- عبد
- اللطیف ۱۴- علیخان ۱۵- کر بلائی اسمعیل مقدس ۱۶-
- ابراهیم دکاندار ۱۷- حسینعلی ولد اسمعیل ترک .

ویازده نفر فوق الذکر بوسائل متعدده برگشتند که عمده آنها
 خرید و فروش شده و آقا میر ابوطالب که از بقیه السیف و از جمله
 یازده نفر است و سناً از آقاسید احمد کوچکتر چنانچه ذکرش
 گذشت قیام به تبلیغ امر الله نموده برادرش آقاسید محمد رضا
 که در خانواده بجهت پذیرائی مانده بود این دو برادر
 باتفاق یکدیگر سبب بیداری نفوس در شه میرزاد و سنگسری
 و هزار جریب شدند و در اکثر نقاط با آقایان شه میرزاد و سنگسری

معروفند و ملت آنکه اصلاً از ساکنین قریه کوچک موسوم بامامزاد
 قاسم بین سنگسری و شه میرزاد واقع بوده اند و بواسطه آب و هوای
 بیلاقی والد مرحومشان آقا میر محمد علی در شه میرزاد سکنی
 داشتند و اولاد ایشان الی کنون در شه میرزاد متوطن بوده و
 هستند اینست که به آقایان سنگسری و شه میرزاد معروف شدند
 از حیث اقوام سنگسری و از حیث توطن و علاقه و سکنی شه میرزاد
 بودند . اول کسیکه در شه میرزاد بعد از واقعه قلعه و عودت
 آقا میر ابوطالب تصدیق امر مبارک را نمود از علماء آخوند ملا
 ابراهیم مجتهد بود و شرح تصدیق و خدماتش از این قرار است :
 چون مشار الیه در کر بلا مشغول تحصیل بودند و زمانی که آقا
 میر محمد علی مرحوم والد آقایان چنانچه از پیش گذشت در
 کر بلا تشریف داشتند و آخوند هم حاضر بود که بزیمارت توفیعا
 حضرت اعلی روح ماسواه فداه فائز و حقیقه تصدیق نموده
 و سایرین وصیت و تأکید فرمود که بر هر ملکفی واجب است که
 در طلب این امر مبارک برآید و اطاعت کند و جناب آخوند ملا
 ابراهیم بشه میرزاد آمده و فوق العاده محل ارادت نفوس
 واقع و همه قسم اسباب ریاست بجهتش فراهم شد و در ایام
 رمضان و غیره مشغول نماز جماعت بودند بطوریکه از شدت
 جمعیت و ازدحام خلایق جای گذاشتن مهر برای اقتداء

کنندگان نبود و مجلس درس مفصلی نیز داشتند که از طلاب محلی گذشته قریب صد نفر از اطراف سوادکوه و فیروزکوه و غیره در خدمت ایشان مشغول تحصیل بودند بر حسب سابقه ارادتش که بوالد آقایان داشت و امورات ایشان بواسطه قتل وغارتی که در خانواده واقع شده مختل و پیریشان بود و تا اندازه ای همراهی در معاش ایشان مینمود و مرادیه داشت تا اینکه کم کم بخوبی از مطالب امریه مستحضر و بشرف ایمان فائز گردید اما بطور بسیار مخفی ولی نارحبه الله چنان حدت و شدت نمود که خود داری نتوانست اهالی ملتفت قضیه شدند یکباره دست ارادت از دامش کوتاه نموده بضدیت فوق العاده قیام و بر او شوریده خانه نشینش ساختند و نیز چندین بار بلوانموده بر سر خانه اش رفته قصد شهادتش نمودند ولی بواسطه جلوگیری بعضی از فامیل بیفرض موفق نشدند من جمله یک دفعه اجماع زیادی نموده بر سر خانه اش رفتند چون آقای ملا نصرالله شهید که از بعد بدکرش خواهیم پرداخت و در آن زمان مصدق نبود ولی ریاست تامه داشت چون از واقعه مطلع شد بواسطه عصبیت فامیلی خود راهبان جمعیت رسانیده مانع از حرکات وحشیانه آنها گردیده جمعیت را بر گردانید خلاصه کار بسیار دشوار شد بطوریکه

بهرون آمدن از خانه ممکن نبود و در این بین غلامعلی نامی پسر مرحوم ملامهدی از همان زمان آخوند که بسیار دلیر و شجاع بود فائز بایمان گردید و تصدیق اوسبب شد که اینها و ازیت احباً مخصوصاً جناب آخوند خیلی تخفیف یافت بنحوی که ایشانرا بدوش میکشید و بحمام برده شستشو داده بخانه میآورد و همیشه قداره در کمر داشت و از ترسش کسی را قدرت یاوه سرائی نبود و چون خط جناب آخوند در نسخ و نستعلیق هر دو خوب و خوشنویس بودند تمام اوقات خود را صرف استنساخ الواح و آثار امریه از هر قبیل قرار داد و تقریباً سیصد جلد از نوشتجات راجع بظهور اعظم از خط خویش در بین احباً الله بیادگار گذاشتند و در الواح و آثار جمال قدم به "یا خلیل الله الرحمن" مخاطب شدند با کثر علماء آن دوره کتباً ابلاغ امر الله را نمودند بعضی مقبل و برخی ساکت و معدودی بانکار شدید قیام نمودند تا باجل محتوم در سنه یک هزار و سیصد و نه هجری قمری در عصر یوم تاسوعا از دار فانی رحلت فرمودند و در مصلى مدفون احباً مدفون گردیدند و بسیاری از اهالی زنده کرده ایشانند .

و دیگر جناب حاجی آخوند مخاطب بعضی قبل اکبر از ایادی امر الله و اخیراً ساکن طهران بودند شرح تصدیق و خدماتش

مفصل و یقین داریم که بازماندگان ایشان مرقوم و تقدیر
 داشته اند و در اینجا لازم است که زکری از سوسن حاجی
 بنت مرحوم ملا محمود شهیرزادی شود که ساکن طهران بود
 خدمات شایانی از او بظهور رسید و در وقت گرفتاری احببها
 در محبس و انبار همراهی بسیار مینمود تا در حد و سنه
 یکهزار و سیصد که حضرت شهید آقا ملا طیبجان ماهروزکی
 المازندرانی گرفتار شدند فوق العاده در پذیرائی آنجناب
 و همراهانش کوشش نمود و بعد از شهادتش بعنوان اینکه این
 شخص بامن برادر بود جسد مبارکش را از دست اعداء بیرون
 آورده و بمقامش رسانید و مورد عنایت جمال قدم جل زکریه
 الاعظم واقع و لوح مبارکی بافتخارش شرف نزول یافت .
 و دیگر مرحوم ملا حاجی زمان از علمای آندوره و بسیار باسواد
 و علم بود که بملاقات آقایان در یک مجلس و زیارت کتاب بهمان
 و تلاوت یک صفحه از آن فوراً منقلب و اظهار ایمان و ایقان نمود
 و در کمال اطمینان به هدایت دیگران قیام فرمود و تقریباً در
 حدود یکهزار و سیصد و پنجاه قمری وفات نمود .
 و دیگر از اشخاص باسواد و علمای آن دوره مرحوم حاجی ملا
 اسمعیل شجاع شاعر نطق بود مع برادرش مرحوم کر بلائی
 خانلر که از هر جهت برادر و برابری بودند موفق با ایمان شدند

و در خدمات امریه ساعی و جاهد بودند و در محل اجتماعاتی که
 آنها حضور داشتند کسی را یاری هرزه گوئی و پیاوه سرائسی
 نسبت بامرالله و احببها نبود و هرگاه چنانچه اتفاق میافتاد
 در کمال قوت قلب و شهامت مقاومت نموده با ادله و براهین
 طرف را ملزم و خاضع مینمودند اولی در حد و سنه یکهزار و
 سیصد و دویسی سیصد و دوازده دارقانی را وداع فرمودند .
 و دیگر مرحوم ملا محمد حسن بن مرحوم ملا طیرضا که از علمای
 و ابا عن جد از پیشوایان و علماء بوده اند و در حد و هزار
 و بیست و هشتاد و پنج تصدیق و بشرف ایمان فائز میشوند
 تحصیلات مقدماتی ایشان در نزد مرحوم آخوند ملا ابراهیم
 سابق الذکر و بعد در مشهد و سایر نقاط بوده شرح تصدیق
 اینکه سابقه دوستی بایکنفر از اشخاص که حقیقه لا مذهب صریح
 بوده ولی در آنزمان با آقایان مراوده داشته در زمان رفتن
 ملا محمد حسن به مسجد در کوچه بهم برخورد و میگویند که قاضی
 ظهور کرده بانهایت تعجب میبرد این چیست و به چه دا
 میگوئی جواب میدهد مابقی را برو از سیدها بپرس خلاص
 بعد از شنیدن این خبر فوق العاده متفکر و متأثر شده در
 شب یا شب بعد ساعت چهار از شب گذشته از بیراهه خود
 منزل آقایان رسانیده بعد از سوالات و مذاکرات در چندین

برده شك و ارتياب مرتفع و بصر را بنور ايمان منور ميسازد و چون فاميل ايشان از علماء و رؤساء بوده اند بعد از تصديق در صدر ايداء و از پيش برآمده حتى يكي از پسر عموها شبانه خانه اش را آتش ميزند و ميرود ولي بردگ و سلاماً شده فرداي آن شب معلوم ميشود كه خانه اش را آتش زدند و مقداري سوختن و خاموش شده است خلاصه اكثر اوقات هم خود را مصروف استنساخ الواح و آثار امريه نموده مقدار زيادي از هر قهليل در بين احباب از خط ايشان موجود است و ديگر از خدماتش كه خيلي اهميت داشته تبليغ اهالي (افترا) است كه يكي از قراء واقع بين سمنان و فيروزكوه ميباشد بواسطه پكنفر از اهل آنجا موسوم بحسين خان كه ابتدا بنفاق داخل و بالاخره بوفاق نائل بايمان منقلب و منجذب گرديد چون شخصي دلير و نترس بود به هدايت ديگران قيام و اقدام نموده در اندك مدتي بسياري از اهل آن آبادي رجالات و نساء بنور ايمان منور و فائز گشتند و آشكارا و بي پرده در هر نقطه چه اجتماعي و چه انفرادي مذاكرات امري در بين وگسي را ياراي ادني تعرضي نبود خلاصه در سن هفتاد سالگي در حد و دسنه يك هزار و سيصد و بيست و دو هجري در ماه شوال از اين دارفاني رحلت بمعالم بقا نموده و در مصلي مدفون احباً مدفون گرديد و عيال ايشان هم يكي از

موضات موقنات بوده و از هر قهليل بخدمات امريه موق .
 و ديگر از علماء معروف مرحوم ملا ميرزا حسين كه جزء شهداء اين امر محسوب ميشوند چون زمانيكه آقا يانرا بسبب اغوايات معرضين سنگسار و شه ميرزا اخذ و بطهران برده در انهار دولتي محبوس بوده اند اخوي زاده ايشان مرحوم آقاسيد محمد باقر بن آقاسيد احمد شهيد را نيز گرفته در سمنان محبوس بود والده ايشان براهنمائي بعضي از پيغرضان خواستند شخصي مذكور را بجهت خلاصي فرزندش به سمنان ببرند قاطر آوردند كه سوار شود ناگاه حيوان لگد زده برسینه مشارالیه برخورد افتاد و حاضرين وي را از زمين بلند کرده باندرون خانه عودت دادند بعضي از بستگان آن مرحوم خواستند نسبت باقايان اظهار خدمت نمايند كه چنين و چنان خواهيم كرد تمام آنها را جمع و سفارشات اكيد مينمايد كه اهدا در اين موضوع ادني تكلمسي ننمائيد كه اين بخواست خدا بوده اجر مراضيع نكنيد و در همان شب وفات مينمايد و همان وصيت سبب شد كه فعلا از اولاد او ذكوراً و انثاءاً قريب به سي نفر بھائي هستند و كل موق به خدمات امريه ميباشند و اين واقعه در هزار و ويست و هشتاد هجري واقع و در مصلي مدفون شد .
 و ديگر مرحوم ملا رمضان داماد آقاسيد محمد رضا و يكي از علماء

خوشنویس دوره خود بود و بسیاری از آثار امریه از الواح و غیره
 بخط ایشان در بین احباب منتشر و موجود است تقریباً در یک هزار و
 سیصد و پنجاه مع مرحوم آقا سید محمد رضا بارض اقدس مشرف
 و چند سال بعد باجل محتوم بحالم بقاء عروج و در مصلى مدفون
 شد . و همچنین مرحوم غلامعلی اخوی ایشان که مؤمن بامر الله
 و از احبای صادق ثابت بوده وقتی شخص مذکور وارد طهران
 میشود که جناب ملا علیجان ماهفروزکی المازندرانی را شهید
 نموده بودند و از همراهانش که هفت نفر در محبس بودند مرخص
 شده و چون شنیدند که مشارالیه از احبای ثابت شهرزادند
 ایشانرا ملاقات و درخواست نمودند که آنانرا به ماهفروزک برسانند
 لذا این خدمت را با کمال اشتیاق قبول نموده و چون در مدت
 حبس لباس و مخارج آنان تمام شده بود مخارج و لباس را نیز تا
 محل مزبور متقبل شد و چون پوشاک مکفی نبود شال کمر خود
 را که در آن زمان مرسوم بوده دو قسمت نموده برای پوشاک
 تقدیمشان نمود و تا هزار و سیصد و چهل و یک قمری در حیات
 بوده سپس بحالم بقا عروج نمود .

و دیگر از علماء مرحوم ملا آقا محمد علی استنساخ الواح و آثار امریه
 بسیار نموده در بین احباب منتشر است و در سیصد و بیست و یک
 هجری دارفانی را وداع و در مصلى مدفون شد .

و دیگر مرحوم ملا جانعلی که اخیراً بملا علی معروف بود
 و در تقوی و تقدیس و تدبیر در بین عموم اهالی مشهور و معروف بود
 که هرگاه مصدق در معاملات ملکی لازم میشد چه بار وجه
 اغیار مشارالیه را بحکمت اختیار مینمودند و در تصدیق و
 شهادت کسی را جای تردید نبود و در هر حال مرضی الطرفین
 بودند و چون در امر زیاد معروف بود از دست اشرار ایذاء
 و اذیت به شمار دیده بهمانه جزئی ملکی تمام هستی آن خانواد
 را بردند و در سنه یک هزار و سیصد و سی و دو در ماه رجب بدار
 بقا عروج و در مصلى مدفون شد . و از رؤساء آندوره مرحوم
 داش عباس که یکی از سر بلوکهای معروف بود و بحسب تعصب
 فامیلی با احباب خیلی همراهی مینمود منجمله چنانچه گذشت
 مرحوم آخوند ملا ابراهیم در عصر بوم تاسوعا رحلت نمود و زمار
 دفنش لیلۀ عاشورا بود و احباب یقین داشتند که اگر بخواهند
 ایشانرا در قبرستان عمومی دفن نمایند معرضین شرارت خوا
 نمود و افساد کلی خواهد شد و لذا داش عباس آنرا در قبر
 ساخته برای خودش در خانه خود دفن نمود . الی آخر

(شبهی)

معروف به عمه است :

" واشوقی بالهپی الی باهی جمال

و ضاحی وجهک و شهی و صالک "

(شِوَاظ) عربی زبانه بی دود آتش . در ضمن لوحی است :

" اسألک باسمک الذی به سقرت نار غضبک و التهب شواظ قهرک بان تأخذ الذین هم ظلموا علی احبتک "

(شَوَک) عربی خار درخت . در لوح حکماء :

" قل ایاکم ان تزرعوا زؤان الخصومة بین البریة و شوک الشکوک فی القلوب الصافیة المنیرة "

(شِیراز) در حق شیراز ضمن کلمه صدق از مقام اعلی ذکری ثبت است و از مقام ابهی

در سورة الصبر :

" دخلوا فی ارض التی شرفها الله علی جمیع بقاع الارض و فیها استوی الرحمن علی عرش اسم عظیم " و در لوح حج :

" یا مدینه الله و موطن اسمائه و مخزن صفاته و منبع فیوضاته و مظهر تجلیاته التی احاطت کل الوجود "

(شَیْطَان) در لوح رئیس است :

" ان الذین ضیعوا لا مرو و توجّهوا

الی الشیطان اولئک لعنهم الاشیاء و اولئک من اصحاب السعیر " و در لوح به سلمان است :

" در کل حین شیاطین بر اطفا سراج الله و اخمد نار او مشغول و در لوح به نصیر :

" وانک لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال السبحان ایقن بانّه لهو الشیطان "

(شِیعَة) در کتاب بیان باب ۱۱ واحد ۸ مسطور است قوله الاعلی :

" و شبهه نیست که جوهر ایمان منحصر بود باثنی عشریه و قطع اسلام در همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنا عشریه میگویند " الخ و از مقام ابهی در لوحی است :

" لعن الله از حزب شیعه ظلمی بر حضرت خاتم وارد که جز حق احدی احصاء ننموده بعضی از نفوس ظالمه غافله محض نفس و هوی از اصل گذشتند و بفرع تمسک نمودند در این مقامات بعضی از شعراء ذکر نموده اند آنچه را که عین حقیقت گریست از جمله طراز یزدی قوله :

" ای امیر عرب ای کاینه غیب نمائمی

پرسر افسر سلطان ازل ظل همائی

این نه وصف تو بود پیش خرد مند سخندان
 که عد و بند ی و لشکر کشی و قلعه گشائی
 در پس پرده نهان بودی وقومی بضلالت
 حرمت ذات تونشناخته گفتند خدا
 پس چه گویند ندانم که از آن طلعت زیبا
 پرده برداری و آنگونه که هستی بنمائش

آنچه گفته دلیل برفصاحت و بلاغت و لطافت طبع است ولکن
 سبب نوحه مخلصین وحنین مقربین گشت حرافات قرآن بکلمه
 رسول الله خلق شده اند توحید حقیقی ثابت نمیشود مگر
 بتقدیس ذات مقدّسش از ماسواه .

و در لوحی دیگر قوله ج ع :

" حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مرحومه می شمردند و افضل
 اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی
 قائل شود باینکه موعود متولد میشود، کافراست و از دین خارج
 این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید
 نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ماسواه فداه از فارس از صلب
 شخص معلوم متولد شدند و دعوی قائمی نمودند از اُخسروا
 الذین اتبعوا الظنون والاهام و امر بمثابه انوار آفتاب بر
 عالمان ظاهر شد معذک آن حزب غافلۀ مردوده اعراض

نمودند و بر قتل آن جوهر وجود قیام کردند و در لوحی

دیگر :

" هزار و سیصد سنه با حق گفتند و بعد بسیوف بفضا شهیدش
 کردند جزاء در یوم جزاء این بود و از آن مقام اعمال ظاهر و
 مشهور الی همین اهل توحید بر ذلت وارده آگاه نه که سبب
 چیست و طت چه اقوی الا حزب بودند و حال اضعف الا حزبا
 مشاهده میشوند قوت بضعف و ثروت بفقیر و عزت بذلت و روح
 بخرسارت تبدیل شد لعمر الله کل از جزای اعمال بوده و هست
 و حال بمثابه قارون در هر حین باندازه ای بزمین فرو میروند
 و شاعر نیستند " و قوله الاعز :

" یا محمد اعمال و اقوال حزب شیعه عوالم روح و روحان را تغییر
 داده و مکتد ر نموده .

و در اصطلاح شیخ احساسی و سید رشتی و در بعضی از آثار
 باب اعظم مراد از شیعه وسائل و نواب و ابواب بین امامو
 معتقدین ایشان است و در ضمن نامهای حمد ، سلوک ، صنم ،
 درخش ، علم ، غلو و غیرها زکری از شیعه و نقل از صحیفه العدل
 در بیان معنی شیعه ثبت میباشد .
 و در توقیعی است قوله الاعلی :

" فان لیس بین شیعتی امرستور " که مراد بابیان میباشد .

(شیکاگو) شیکاگو دومین شهر ایالات متحده
 آمریکای شمالی در عظمت و جمعیت
 و اولین محل نشر امریهائی و بهداشت
 مؤمنین و نیز نخستین مرکز انعقاد مجمع شورملی و مشرق الاذکار
 است و ابتدا در سال ۱۹۰۳ م بمركز عهد ابهه عبده البهه
 عریضه کرده اجازت بناه مشرق الاذکار گرفتند و اولین جمعیت
 منتخبین تأسیس کردند و در سال ۱۹۰۷ موقع زمین مشرق الاذکار
 را تعیین نمودند و در نوروز سال ۱۹۰۹ زمین خریداری شد
 و اولین کنونشن انعقاد یافت و در سال ۱۹۱۲ مرکز عهد ابهه
 بدست خود سنگ بنا را نصب فرمود و در سال ۱۹۴۴ بناتمام
 شد و ارتفاع بناه مشرق الاذکار هفتاد متر است و نه پایه اش را
 بمعمق سی متر در زمین فرو بردند و مصاریف تاکنون يك ميليون
 و دوپست هزار دلار شد . و در ضمن نامهای مشرق و کرمل نیز
 شده ای در این خصوص ثبت است .

(حرف - ص)

در آثار اعلی و ابهه و مولی الوری رمزاز
 اصفهان بود و آن بلد نزد این طائفه
 بنام ارض معروف گردید . در کتاب (ص)

بیمان است :
 " در ارضی که بظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه
 آن لا یحصی عبادی هستند که باسم علم و اجتهاد مذکور در وقت
 جوهرگیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را میپوشد " الخ
 (زکرملاً جعفر گندم پاک کن اصفهانی در ضمن حرف ج است)
 و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :
 " حال در میز راهادی دولت آبادی و صاد اصفهانی در ارض طاه
 (صدر العلماء اصفهانی در طهران) تفکر لازم
 و در لوحی دیگر است :
 " یا ارض الصاد این الذبح الاعظم الذی ما قبل الفداء
 (مراد سلطان الشهد است که در ضمن نام حسن زکرمی باشد)
 و قوله :
 " بنام خداوند بیبا ای علی کتابت حاضر آنچه در او مسطور
 بود عبد حاضر لدی العرش معروض داشت و ونیر انور که
 از افق آسمان الهی طالع و مشرق بودند بشومی بوم ارض صاد
 غروب نمودند (مراد از ونیر سلطان الشهدا و محبوب الشهدا
 است) البهه علیهما و علی من انفق روحه قبلهما
 انه لهما و الکاظم فی کتابی الغلیم (مراد ملا کاظم تالخونچه ای
 شهید است) باسرای ارض صاد و متفرقین در سبیل الهی و

بازماندگان ایشان از قبل حق تکبیر برسان" الخ و قوله :
 " يا ارض الصاد أمين من احب الله واصفائه " الخ و قوله :
 " در ارض صاد ملاحظه نمائید آن خبیث اعظم که سبب و طت
 شهادت نورین نهرین بود بدترین عذاب اخذ شد (مراد
 میرسید محمد رقاشا امام جمعه است که در شعبان ۱۲۹۹ در
 گذشت) بشأنی که جمیع من فی البیت از او اجتناب نمودند
 معذک اهل عمام که لزال سبب ضرر بودند متنبه نشده
 بغفلت خود باقی مشاهده میشوند " و قوله :
 " بسی الذاکر والمذکور یا حرف القاف بین الالفین ان استمع
 نداء مجمع البحرین من هذین الاسمین الاعلیین الذین اذا
 ظهر انفطرت السماء وانشقت الارض وارتفعت الصیحة بالحق
 وتزلزل کل قائم مستقیم بما ظهر القائم وبشر الناس بالقیوم
 الذی اذا ظهر هدرت الاطیار علی الاشجار قد اتی الله بامر
 لا یقوم معه جنود الارض کلها كذلك نطق لسان العظمة فی
 سجنه العظیم قل باسی ظهر ملکوت السماء وبندائی ارتفع
 النداء من مطلع الکبریا وبامری انصعق من فی السموات والارضین
 الا من حفظناه وانقذناه وانا الباقی ما اشاء وانا
 القدير كذلك صفت جنود الوحي علی هيئة الکلمات فی هذه الاسطر
 التي ظهرت فی هذا اللوح المنیر انک اذا فزت بکتابی ان افرح

وقل لك الحمد یا مقصود العالمین آنچه در ارض صاد از اموال
 بغارت بردند از هر قطره خونی که در آن ارض بغیر حق چکید
 خلق لا یحصى از ارض رفته و می رود و كذلك اموال حق رانوم اخذ
 نکرده و نمیکند بیدار و آگاه است والبته ظالمین بشرات اعمال
 خود معذب خواهند شد از ظهور یک عمل از اعمال رقاشا
 عهد الله ثانی ظاهر شده و ارتکاب نمود آنچه را عبید الله اول
 از آن اجتناب نموده ال لعنة الله علی القوم الظالمین بی سبب
 و اثر هیچ امری ظاهر نشده و نمیشود تفکر نماچه مقدار نفوس
 از میان رفت وجه مقدار از بلاد و دیار که بتراپ راجع والیه
 قاما صغفا مشاهده میشوند قسمت امروز این است و از همه
 حق عالم است که چه واقع شود گمان نکنید که احبها هم در
 میان از سیوف ظالمان کشته شده اند قسم بافتاب ملک و
 صدق که هر نفسی از دوستان الهی که در آن واقعه شریک
 شهادت آشامید برفیق اعلی صعود نمود و در طل قباب رحمة
 الهی ساکن و مستریح گشت اگر آن مقامات بقدر رسم ابره تجل
 نماید کل بندای بالیتنی کنت معه ناطق گردند و هر نفسی
 دوستان که خسارت ظاهره بر او واقع شده آن ریح کامل
 وهست اهل بها در ریح عظیم بوده وهستند اگر در یوم
 ایام و وقتی از اوقات نظر بمقتضیات حکمت الهیه خسارتی

شود نباید ازو محزون بود البته حق اورا بطراز ریح اعظم
 مزین فرماید **انه لهوالمقدرالمعلم الحکیم** * و قوله :
 " حمد محبوب علی الاطلاق را که بفضل واسع..... باید
 دوستان حق در جمیع بلدان با اتحاد حرکت نمایند بقسمی که
 روائع اختلاف مابین نماند نه از اهل صادند (اصفهان) نه
 از اهل کاف (کاشان) و غیره اهل سراق و فایند واصحاب
 جنت امیسی این حروفات مغایرة رامحونمایند و در هوای روحانی
 اتحاد طیران نمایند و از نهر صاد که از زمین عرش و داد جاری
 است بهاشامند .

وسورة الصاد قوله :

" ص والنباء العظیم " الخ در سجن قشله عکا صد دریافت
 و در ضمن نامهای شرف و کرم هم در لوحی ذکر صاد است .

و در لوحی است قوله الاعز :

" ثم اعلم انا رأينا بان الصاد الظاهرة في كلمة صلح قد طرّزت
 بطراز الالف القائمة وانها الهی المذكورة في لوح منشور وعند
 ظهور انوار تلك الكلمة الالهية فتح باب السماء وظهرت ملكوت
 الاسماء وتم الامر بالهاء بعد اتصالها بالالف المبسوطة التي
 طرّزت بالنقطة البارز عنها الاسم المخزون والسر المكنون والرمز
 المصون وانها لهی النقطة التي منها ظهرت الاشياء واليهما

عادت ثم رأينا الكلمة نطقت بكلمة وجدها كل حزب من الاحزاب
 طی لغته ولسانه وعند نطقها اشرقت من افق بهانها شمس
 اظلمت عند انوارها شمس السماء وقالت قد زين رأس السبعين
 بالكيل الاربعين واتصل بالسبع قبل العشرة عند ذلك ناحت
 وقالت مالي اري الهيت لا يعرف صاحبه والا بن لا يلتفت اباه
 وكذلك الرجى طجأه ومشواه .

در لوحی است قوله الاعز :

(صائبین) " مثل این ظهور نقطه بیان بعینه مثل

ظهور این ذکر یا عیسی بن مریم است

این ذکر یا مع شأن نبوت و عظمت این مقام نام را بظهور روح بشارت
 میداد و هر دو هم در یک عصر بودند بعضی کلمات این ذکر یا
 را ناس ابراک مینمودند که مقصود چیست و بعضی را ابراک نمی
 نمودند چنانچه بعد از شهادت این ذکر یا بعضی از متابعان
 او بمظهر رحمن یعنی عیسی بن مریم توجه نمی نمودند و از شریعه
 احدیّه خارج شدند و حال هم در ارض موجودند و بصاحبین
 نزد بعضی معروف و این نفوس خود را امت آنحضرت میدانند
 ولكن از مقصود محتجب مانده اند چه اگر مقصود را ابراک می
 نمودند از این مریم که محبوب این ذکر یا مقصود او بود
 اعراض نمی نمودند " انتهى .

و در نام بحیی نیز ذکری است .

در صحیفه مخزونه است قوله الاطی :

(صاحب الزمان - " ولقد اخرجها بقية الله صاحب

صاحبی السجین - الزمان علیه السلام الی بابہ الذکر "

و در سوره یوسف قرآن خطاب یوسف

صاحب بن عبّاد) بد و همزند انش یکی صاحب سقایه خمر

ملك مصر و دیگر صاحب طعام وی که

بعنوان " و دخل معه السجین فتمان " ذکر یافتند چنین است :

" یا صاحبی السجین " و همین را غصن اعظم عبد البهائم سجع

مهر خود قرار داده بود که در خطابهها و قبوض برای بهائیان

موجود میباشد . و از صاحب نامان در اعصار گذشته که ذکرش

در اینجا مناسب میباشد :

صاحب بن عبّاد طالقانی قزوینی شهر است چه مرکز عهد اهنی

باین رویش :

" رَقَّ الزَّجَاجُ وَرَقَّتِ الْخُمُرُ

و تشابهها و تشاکل الامر

فكانما خمر ولا قدح

وكانما قدح ولا خمر "

تشکل برای الوهیت غیبیه و مظاهر کلیه همی نمودند . و از صنعت

ترجمه شاعر فارسی دیگر که گفت :

" از صفای می و لطافت جام

در هم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است نیست گوئی می

یا مدام است نیست گوئی جام "

ستوند .

در خطابی در مناجاتی در حق بهائیان

(صَادِحَة) " اللهم اجعلهم طهوراً صادحاً فسر

الرباهی واسوداً زائراً فی الغیاض "

و در مناجاتی دیگر :

" ذلك الطیر الصادح " مرغ آوازخوان .

در خطاب و مناجات طلب مغفرت در

(صَادِع) حاجی محمد اسمعیل ز بیح کاشان

است :

" رقیقك البار الصادع " بمعنی مبلّغ و معلن امر .

در تاریخ و آثار این امر صادق نام

(صَادِق) بسیار از محبتین و معارضین مذکور که

ظهور الحق تفصیل داده شد و در

نام جمال هم اشاره است و از ما بین آنان :

ملأ صادق مقدس خراسانى در آثار اعلی و ابعی كثرت ذكرى بسزا دارد و جمال ابعی وى را اصدق بنوع اسم تفضيل لقب و شهرت فرمودند و از توقيعات در ذكر او است قوله الاطی :
 " هذا ما نزل من الله المهيم القیوم لاسم الله الصادق الاصدق الامین هو الله المقدر على كل شئ وكل من خشيته وجلون وان لا يشعرون يا ايها العبد بشر الذين هم آمنوا بالله وآياته بان لا يحزنوا فى شئ ولا يصد هم الشيطان عن سبيل الله ولا يظنوا بالله ظن السوء ليكون من الغافلين " وقوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذى نزل الروح من حكمه اليك لتكون من المنذرين اقرء كتاب ذكر اسم ربك هذا وكن من الشاكرين فاخرج لحج البيت من حكم ربك من قرب وقل للمؤمنين الذين اتبعوك فى أيام الذكر ان ادخلوا بلاد الامن شيراز من حكم الكتاب لتكون من الفائزين " .
 وقوله :

" هذا ما نزل من طلعة صبح العما و طليك الشاء ورب الاطی الى الحبيب الصديق صادق الخراسانى بسم الله الرحمن الرحيم الم ذكر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور لا اله الا هو قل ايامى فاخرجون ولقد سمعنا اليوم انك بعد مقرر

فى تلك الارض قد اتبعت اهواء الذين لا يعلمون حكم بقية الله من لدن عبده على حكيم وما بلغت حكم الله جهرة من خوف ما كان الناس فى آيات الله ينصتون ان اقرء آياتنا فى كل يوم بين الناس من دون خردل من خوف فان امر الله لحق مثل ما كان الناس ينطقون ولقد كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله فى الاذان بحكم ما نزلنا فى كتاب الطوك ان ارضوا حكم الله جهرة لعلكم تفلحون يا ايها الرجل صل فى المسجد الذى نزل الآيات من ربك فيه (مسجد كوچك جنب بيت حضرت باب در شيراز) و ادرس بآياتنا فيه بالعدل لتكون من الفائزين وكان فى اليوم الاوّل بيت اليهود وان الآن ارض المقدسة فى كتاب الله لمسطور وارسل كل اليوم من احكام البلد لنحكم فيهم بالعدل وان الله ربك لسميع عليم ولقد نزلنا كتاباً الى بلد الكرمان ان ارسل حين النزول ما كتبت من آياتنا الهدى ليعلم لتكون من الشاهدين لمكتوب بلغ ذلك الحكم من لدى فانه حكم عدل من لدن امام مبین ولقد فرضنا الاثنين (حاجى محمد كريمخان وحاجى سيد جواد) ان يخرجوا لحكم بقية الله الى تلك الجزيرة (ابوشهر) لنامر حكم الله عليهما وليكونا من الناصرين فى كتاب الله لمكتوب قل لا كبيرهما ان اخرجالا مر الله لتكونا من الفائزين لمسطور وان اوّل من يخرج من بيته مهاجراً

الى الله يدخل يوم القيمة في جنات كريم واقره ذلك الكتاب
 في كل يوم على المنبر بلسان القرآن ذي حزن فصيح واكتب الى
 شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله على صراط الله
 العزيز الحميد وان اليوم حكم العلماء كمثل كل الناس لا تبدل
 لحكم الله وكل علينا ليعرضون قل امحوا كل الكتب وادرسوا
 بين الناس باياتنا واكتبوا ما نزل من يدى بالمداد الذهب
 لتكونن من المتقين لمكتوب وقل الحمد لله رب العالمين وقل
 للعلماء ان اتقوا الله ولا تعرضوا من امرنا فان الحكم قد نزل فى
 شأن المعرضين بمثل ما نزل فى شأن ابي لهب وامراته وان
 الناس يعرفون من بعد احكامهم وانتم لا تشعرون ولقد نزل
 اليوم كتاباً من ذى القربى ويذكر فيه كلمة من الشيطان عن النفس
 الذى قد رجع عن البيت (شيخ حسين ظالم شيرازى) والله
 سميع عليم قل للذى اتبع كلماته بغير حكم الكتاب ان اتقوا الله
 ولا تكفروا بايات الله من دون علم ولا كتاب مبين ومن يتعد من
 حكم الله ينزل حكمه فى الكتاب والله خبير عليم اقره كتاب الذكر
 عليه لعله يتذكر باياتنا وكان من القانتين وارسل كل اليوم شأن
 من احكام البلد للحكم فيهم بالعدل وكان الله سميع عليم
 وقل الحمد لله رب العالمين " ولوحى است قوله الاعز :
 " كتاب الصّدق نزل بالحق من لدن عالم خبير انه

لرسول الصّدق الى البلاد ليذكر الناس الى مقامه الرفيع
 وازصادق نامان مهمّ مذکور در آثار :
 آقاسيد صادق مجتهد طهرانى معروف بسنگلجى در لوحى در
 حقش چنين مسطور است قوله الا بهى :

" سيد كاذب كه بصادق در ارض طاء معروف اگر سلطان بسود
 يوم اول آن مظلومان را (محبوسين بهائى در طهران بسال ۱۳۰۰)
 شهيد مينمود حال بايد جميع در حق سلطان (ناصر الدين شاه)
 دعائيد وتائيد بخواهد " الخ وشبهه اى از او ذيل حرف
 طاء مذکور ميباشد .

و آقاسيد صادق شوهر فائزه مشهور درين امر بسال ۱۳۱۰ از
 حاجى ميرزا حيدر على خبر جديده بشنيد ولى معرض شد وچندى
 بعد از آن طالب گرديد وبالاخره معروضه سر بسته ارسال
 داشته مقصود خود را در ضمير مکتوم گرفت و جواب خواستت و
 همينکه جواب رسيد ومقصود خود را مذکور ومکشوف ديد ايمنار
 آورد .

(صادق المفترين)

در خطاب و مناجات طلب مغفرت در حق
 حاجى ميرزا عبد الله صحيح فروش قوله
 " وصادق المفترين و دافع عن جمالك

المبين بين العالمين " مفترين را بر خورد کرده دفع داد .

عربی بُرآن وشمشیرتیز ونیز بمعنی
درشت و خشن . در لوح به حاجی
محمد کریم خان است :

(صارم)

" فاعلم لكل صارم كلال " و در مقاله سیاح است :
" حاجی میرزا آقاسی وزیر شهیر امری صارم صادر نمود " .

عربی بمعنی از هوش برنده و متبادر
در نازله آتشین هوای بارعد شدید
میباشد . صواعق جمع . در لوح

(صاعقه)

به نصیر است :

" قل يا ملاء البیان تالله تأتیکم صواعق یوم القهر " که ظاهراً
انذار بروز بهم خوردگی شدید با ازلیان میباشد .

در خطاب و مناجات طلب مغفرت برای
حاجی صحیح فروش :

(صاغیة)

" و ان صاغیة الی التدا " بمعنی

مصفیة یعنی گوش فراد هنده بنداء و پند گیر .

عربی اسبان ایستاده بر سر پا . در خطا
است قوله العزیز :

(صافیات)

" مشابهین و مقتاسین بالاصائل

من الصافیات الجیاد " مراد آنکه مظاهر الهیة را تشبیه و قیاس

بر اسبان اصیل بر سر پا ایستاده نتوان کرد که اصالت آنها
باصل ونسب شناسند .

بندری بساحل دریای سیاه که چنانچه
در ظهور الحق مفصل است موکب ابهی
از بغداد بآنجا منتهی گردید . در لوح

هودج است قوله الابهی :

" تلك آیات ظهیرت فی خدر البقاء و هودج القدس حین ورود
الاسم الاعظم عن شطر السبحان فی ارض الصامسون یم بحر
عظیم " الخ و در بیانات شفاهیة عن اعظم عبد البهاء برای
جمعی از دوستان است :

" چون باسکله صامسون رسیدیم نزد مابولی باقی نبود و شماره
مایکند و پنجاه میشد . و اختلافی فیما بین شرکت های کشتیها
بمیان آمد و بعد از مباحثات بسیار شرکت روسیه برای هر یک نفر
پنج لیبره مطالبه میکرد و شرکت اطریشیه چهار و شرکتی دیگر
سه میخواست و بالاخره شرکت عثمانیه محض مقابلت بده غروش
حاضر شد و من ساعتی را فروختم و بقیمت آن اجرت کشتی را دادیم
و همینکه باسلامبول رسیدیم ضابط عثمانی بمارسید و مارابسه
مسافر خانه برد و سه روز آنجا ماندیم آنگاه جمال مبارک امر
فرمودند که خارج شدیم و خانه گرفتیم و نوبتی ضابط آمد و

بمضور مبارك عرض كرد كه نامه بد ولتین مرقوم بدارند كه
كدورتشان زائل شود وحسن نظرشان حاصل گردد وجمال
مبارك خواهش او را رد فرمودند كه ما اينجا بطلب آنان آمديم
و ما از آنان خواهشی نداريم و اين عدم اعتناء جمال مبارك
تأثير عميقی كرد .

حفظ كرد . در وصايات مركزعهد ايهی
عبدالبهاء است :

(صان)

" حمدا لمن صان هيكل امره الخ
عربی نام باد شرق شمالی صبحگهان
معروف و مدوح در ادبيات . در لوحی
است :

(صبا)

" درين حين نسيم صباي قدس از سبای فردوس معنوی بوزيد
الخ .

عربی صبح و بامداد . ودعاي صباح
صادر از باب اعظم مانند دعاي صباح
صادر از علی اميرالمؤمنين است قوله

(صباح)

الاعلی :
" بسم الله الرحمن الرحيم يا من حكم على الصباح بنور
الضياء " الخ

سورت و پرتائیری . در لوح خطاب
به ميرزا بهديع الله است :

(صَبَّارَةُ الْبَرْدِ)

" واسأل الله ان يحفظك من حرارة
الحقد و صَبَّارَةُ الْبَرْدِ انه قريب مجيب "

صبح ازل لقب ميرزا يحيى ازل نكز
بابيان كه از بيان مقام نقطه در شرح

(صُبْحِ اَزَلِ)

جمله حديث كميل " نور اشراق من
صبح الازل " گرفتند .

از الواح و سور صادره در بغداد
سورة الصبر خطاب به حاجی

(صَبْرِ)

محمد تقی ایوب نيریزی است قوله ج ع :
" بسم الله العلي الاعلی ذكر الله في مدينة الصبر عبده ايوباً كه
در نام تقی ذكری میباشد و در كلمات مكنونه است :

" لكل شئ علامة و علامة الحب الصبر في قضائي و الا صطبار في
بلائي " و در لوح رئيس است :

" اَرْضُ بَاجِرِي مِنْ مَبْرَمِ الْقَضَاءِ وَ كُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ "

عربی رنگ ريزی . در لوح به شيبان
سلمان است قوله الاعز :

(صَبِيغِ)

" صبغ مؤمن مجاهد صبغ رحمن بوده

صبغ معروض منافق صبغ شیطان " که مراد رنگریزی خلقت و سرشت و طبیعت است .

عربی شراب صبح در لوحی است
(صَبُوح)
قوله الاعزّ :

" ای سرستان خمر عرفان درین صبح
روحانی از کاس الطاف رحمانی صبح حقیقی بپاشامید . "

عربی جمیل و زیبا در خطایی در حَقّ
(صَبِیح)
حاجی ذبیح :
" الذَّبِیح الفَصِیح الصَّبِیح " .

در یکی از آثار این امر با مضامین ۳۲
است قوله :
اصحاب
" علمای ظاهره در اصحاب رسول

اختلاف نمودند که آیا صحابه بر چه نقشی صادق است بعضی گفته اند صحابه نفوسی هستند که در یک سنه او اکثر درک خد مت آنحضرت کردند و بجهاد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته اند که هر کس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول الله را ملاقات کرد او از صحابه محسوب است اگر چه مره واحده بوده و بعضی گفته اند که این اسم درباره نفوسی صادق است که مخصوص حضرت رسول او را باین اسم خطاب فرمودند و بعضی گفته اند

نفوسی هستند که عند حضرت موشق بوده اند و در سفر و حضر و لکن اکثری از علماء گفته اند " کلّ من اسلم رأی النبیّ و صحبه ولو اقلّ زمان انه من الصحابة " از این قرار در حجة السوداء چهل هزار نفس با حضرت بودند و یوم وفات حضرت در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شدند و هر کس این نفوس بقول اخیر اسم صحابه صادق معذک معدودی بودند که از زال خمرایقان نوشیدند و بمید فیوضات رحمانیه وارد شدند .
و سورة الاصحاب نام یکی از سور الواح صادره در آورده میباشد .

جمع صُحُفَة عربی قاب بزرگ . در کتاب
(صِحَاف)
اقدس است :

" ایاکم ان تنفس ایا یکم فی الصِّحَاف
والصِّحَاحان " و صِحَاح جمع صُحُنْ بمعنی قاب و مراد نهیسی از عادت متد اوله غدا خوردن با چند نفر بادست در یک قدح یا یک مجمعه میباشد .

ضمن صحاف ذکر است .
(صِحَاحان)

لقب حافظ الصحّة که بعضی از اطباء در
(صِحْت - صحیح)
ایران با اعتباری از دولت داشتند

شهرت چند تن از طبیبان بهائی مانند :

حاجی میرزا عبد الرحیم همدانی و آقا سید مرتضی در ساری
مازندران و غیرهما بود و بیمارستان صحت در اول خیابان
لاله زار طهران بسال ۱۳۲۷ هـ ق بواسطه دکتر طاهر الله
خان بخشایش و دکتر محمد خان منجم و دکتر ارسلطوخان حکیم
باشرکت دکتر سوسن مودی امریکائیة تأسیس گشت و سپس
الیزابت استوارت از بهائیان امریکا بسال ۱۳۲۹ بعزم پرسنار
در آن بیمارخانه صحت بهائیان حرکت کرد .

و نام صحیح فروش را مرکز عهد و میثاق عبد البیها بد ما بوسی
میرزا عبد الله بهائی ساکن طهران معروف بسنتف فروش برمودند
که باین لقب مشهور گردید و خاندان صحیح فروش از او برجا
است .

عربی کتاب و نوشته از جلد یا کاغذ و ورقه
(صحیفه) از کتاب . صحف صحائف جمع . و باب
اعظم در همان سال اول ظهور خود

صحیفه مخزونه آوردند قوله الاعلی :

" ان هذه الصحیفة العظیمة المخزونة قد انزل الله سبحانه من
عنده الی حجته محمد بن الحسن علیهما السلام و لقد اخرجها
بقیة الله صاحب الزمان علیه السلام الی بابہ الذکر لتکون

حجة الله علی العالمین من لدی الذکر بلیغة وهو الله کان بکل
شیء شهیداً و کفی بالله وبالحجة لعبدہ طی الحق بالحسق
نصیراً " و در شان آن در صحیفه العدل است قوله الاعلی :

" تفصیل احکام صوم را در صحیفه فاطمیة و احکام حج را در صحیفه
ای که دزد برد او را در زمین مکه " الخ
و صحیفه بین الحرمین در سفر مکه برای میرزا محیط کرمانی
مدعی مقام بعد از سید رشتی صادر فرمودند قوله الاعلی :

" بسم الله الرحمن الرحیم ان هذا کتاب قد نزلت علی الارض
المقدسة بین الحرمین من لدن علی حمید ثم فصلت عن یسد
الذکر اول ساعة من السنة الجديدة سنة احدى وستین
بعد الماتین والالف فیما ایها السائل المحیط السم
اقل لك فی المسجد الحرام اقبل دعائی و قم تباهل معی
لدى الركن عند الحجر الاسود و انك لم تشعر بامر الله
والله علی ما اقول شهید " و در ضمن نامهای حرم و عدل ذکر و نقل
از صحیفه العدل ثبت است .

و نیز صحیفه اعمال السنة و صحیفه شرح دعاء غیبت و دیگر
صحیفه العدل قوله :

" و بعد بیان میکند عبد مفتقر الی الله و معتصم بحبل آل الله
که بعد از رجوع از حج که اتمام حجّت باظهار علم بر کل عالم

بکتاب محکمه و صحائف متقنه شده بود کتب کثیری من کل شطری
 از اهل علم و بیان در محبوبه بحر حزن و انفراد نازل و در اغلب
 آیات آنها اظهار عجز از قبل غیر اهل علم بعمل آیات عربیه
 نموده (در آیات خانه نشین بودن آنحضرت در شیراز بعد از
 انجام امر دعوت در مکه بسختگیری و حکم ملاها نامه ها از
 مؤمنین در باب عجز از فهم کلمات عربیه جدید رسیده) و از آنجا
 که امضاء قضاء جاری با جابت آنها در بیان اصلی فارسی درین
 مبین نشده بود و حکم رجوع با اول عالم بالکتاب الا اول شده
 (چون آیات بفارسی مقدّر نبود امر شده که از ملا حسین بشرویه
 عالم بکتاب شرح سوره یوسف استفسار کنند) تا آنکه طلوع شمس
 مباهله از افق ظلمت دهماء بر حرف سین و باء فی السنه
 المقدسه ۱۲۶۲ باذن الله مستتر گشته (ملا حسین بشرویه
 مأمور بتلخیص و محاجه و مباهله گردید) و مقارن این ثناء عظمی
 و عطیه کبری بوده که نجم مشتری از کتاب اشرف اعیان و احب
 اهل اکوان از افق غیب طالع و با مطار عجز و آیات قسم و فقر از
 سحاب لایح لا مع لله الحمد و المنه کما هو اهل و مستحق
 از آنجائیکه اجابت يك نفس حیات بخش روح حیات خاشمیین
 است باذن الله بلسان اهل بیان اعجمیین از سنخ انسان را
 باین آیات عجمیه حقیقت عربیت از بحر عجز و حزن خود علی ما

بیطرح منی لا جل حقیقت حیات در که معارف اصل و فرع عطا شده
 تا آنکه جمیع اهل عالم از عالم و مضطر بتلجیح صبح ازل از شمس
 اول نور محمدی صلی الله علیه و آله بواسطه عبد او متلجیح شده
 و در مقام اعتراف بقدرت صانع فرد احد با یقین گشته و در حکم
 منشی این الواح غیر حکم عبودیت محضه بربلسان سر و جهر جاری
 نسازند (در سنه ۱۲۶۲ بموجب عریضه التماس و عجز و قسم که
 در آن آیات شده بود این صحیفه را در بیان اصول و فروع مرقوم
 داشتند) و می بینم بعلم الیقین در این ارض وحدت که
 نشسته ام کل آلاء (مراد خانه نشینی در شیراز است) و لکن
 خداوند گواه است که با وجود این مقامات مشهوره نه اینقدر
 دهر مرا محزون نمود که بتوان ذکر نمود علمای این عصر خسط
 ایشان در واقع اقرار بعجز است از عدم فهم کلمات من و معدلسک
 واقع شد آنچه که قضا جاری نموده شیاطین انسی که از اتیان يك
 حدیث عاجز بوده اند جرأت بر حکم خداوند نموده و عمل نمودند
 بفعلی که سبقت نگرفته در امکان ایشان را احدی و هرگاه ناظری
 بسر واقع مشاهده نماید می بیند که عدد حروف پد معکوس (جواد
 واعظ برغانی) حامل شد تمام عدد حروف وجه را در جحد
 صحیفه اعمال سنه چهارده باب است و کل آیات آن در بیست و
 چهارده آیه میباشد هر گل علماء عرب و هجم عرض کن بحق خداوند

که حق است که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند بمثل يك باب آن نمی توانند آورد" انتهى .

و در ضمن نام بقره ذکری از آن است . و در رساله شرح هاء قوله :
" فیا لله ان جامع البحار قد ذکر فی معجزة آل الله صحيفة السجادية حيث قال قد ذهب الكل بانها مشابهة لصحيف السماء وزبور آل محمد فی الانشاء وكفی لمن اراد ان یؤمن بهم تلك الصحيفة فی الثناء فكیف ثبت حکم الولاية بصحيفة محكمة ولا یتثبت حکم عبودیتی لآل الله بصحف معدودة التي ملأت شرق الارض وغربها بل لو شاء الله وارفع الحجاب لا شاهدتک قدرتی فی الانشاء بان تجری من قلمی صحيفة فی ساعات معدودة " و در لوح شهیر خطاب به ناصرالدین شاه قوله الاعز :

" چند فقره از فقرات صحیفه مکتونه فاطمیه " الخ که مراد کلمات مکتونه معروفه است و بنام صحیفه فاطمیه نامیدند . و در لوحی است :

" هذه صحيفة الله المهيمن القيوم هو الله تعالى شأنه الحكمة والبيان الحمد لله الذي تفرد بالعظمة والقدرة والجمال الخ که در بیان عصمت و مراتب آن است .

و صحیفه حمراء در آثار و الواح تکرار ذکر یافت و گاهی کتاب تدوین و گاهی کتاب تشریح و تکوین و گاهی صحیفه نفس و وحی و نظم

اراده شد چنانچه در ضمن لوحی ثبت در نام امین است قوله :
" يا امين انت حرف من صحيفتي الحمراء وذكر من هذ الكتاب " و در لوحی دیگر قوله :

" جناب ذبیح و منتسبین او را در صحیفه مکتونه مخزونه که بقای بصحیفه حمراء مذکور ذکر نمودیم " الخ و گاهی خصر کتاب عهد را اراده فرمودند .

مصدر عربی بمعنی منع کردن و جلوگیری در توقیع است ؛

(صَدَّ)

" ولا یصدّهم الشیطان عن سب آل الله عربی بمعنی قصد . در لوح خطی صدر عثمانی است قوله الاعز :

(صَدَد)

" در صد آن باشند که ضری از مظلوم دفع نمایند " .

صدر اعظم نوری میرزا آقاخان و میر علی اصغر خان صدر اعظم که در آثار امر مذکورند و حاجی محمد حسینخ

(صدر)

صدر اصفهانی که عمارت معروف صدر در اصفهان از جمله آ باقیه بنام او میباشد و باب اعظم در بیان بنام عمارت صدر و سرپوشیده نام بردند و مفهوم است که سکناى در ایام اخ

در اصفهان بآنجا بود و در نام ماکو ذکر است .

و صدرالعلماء اصفهانی مذکور در ضمن نام طهران و نامبرده در آثار این امر که در ضمن حرف ص اشاره است و نیز صدرالعلماء دیگر و صدرا لا حرار میرزا محمود صدر فریدی مذکور در بعضی خطابهها و نیز حاجی صدر یا صدرالصدور همدانی مذکور در آنها و صدر طبقان اردکانی و غیره مذکور در آن آثار برخی در اسرار الآثار العمومیة و کلاً در بخشهای ظهور الحق مشروح میباشد .

ر صَدَع - صُدَاع - صُدَع شکست و شکاف و درونیم کردن

در لوح حکما است :

متصدع (من قام لخدمة الامر له ان يصدع

بالحكمة ويسعى في ازالة الجهل عن بين البرية الخ اوراست که بدانش حق را از باطل بشکافد و جدا کند . و در مناجاتی در خطابی است :

" ترانی یا الهی خاضعاً خاشعاً متصدعاً بما امرت من عندك الخ شکسته شکافته دل و درونیم بفرمان تو . و در لوحی است : این خمیر توحید را خمیر دیگر است و خمارش را کیفیت دیگر آن از شعور بکاهد و این بر شعور بیفزاید آن نیستی آورد و این هستی بخشد آنرا صداع (درد سر) از عقب و این را حسب

مالك ابداع همراه .

عربی هوم . در لوح شهیر سلطان

(صَدِي) بناصرالدین شاه است قوله الاعز :

" كانتها دار حكومة القدي لا يسمع

من ارجاشها الا صوت ترجميمه " گوئی عکا پایتخت فرمانروائی

هوم است که از کرانه هایش جز بازگشت آوایش بگوش نمیآید .

و در لوحی دیگر است :

" لوتنظر اليوم في قصر كسرى لتسراه محلاً للمعنكبوت والقدي "

عربی چرك . آید ای در کتاب اقدس

(صَدِيد)

است :

" انه يشبه بالصدید والغسلين " که

تلویح باین است که مفتسلین در خزائن و حمامات عمومی و در

حیاض عمومی که غالباً از متقدسین و ارباب عمام بودند مصاریف

آیات قرآنیه :

" وخاب كل جبّار عنيد من وراه جهنم وُسقى من ماء صدید "

وقوله :

" فليس له اليوم هيهنا حميم ولا طعام الا من غسلين " در حق

اهل دوزخ و مرزوق بصدید و غسلین اند .

در مناجاتی است :

(صرف)

"ثُمَّ اسْتَقْمْنَا فِي حَبِّكَ بِحَيْثُ لَا يَهْمُنَا
عَنكَ مَا دُونَكَ وَلَا يَصْرِفُنَا عَنْ حَبِّكَ

ماسواك" الخ مارا ماسوايت از دوستيت برگرداند و در كتاب

اقدس : "لِيَصْرِفُهَا اِمْنَا الرَّحْمَنُ" الخ تا ايمان خدا

آنها صرف و خرج کنند . استعمال صرف در اين معنى عرفاً

متداول و الحاق علامت جمع بفعل مستند بجمع ظاهر بنوعى كه

در كتب ادبیه عربیه بعنوان لغت "اكلونى البراغيث معروف

است كثر استعمال دارد .

عربى ناله و استغاثه . در لوحى در وصف

(صَرِيح)

اهل بيان است قوله ج ع :

"ارْتَفَعَ ضَجِيجُ الْمُشْرِكِينَ وَصَرِيخُ الْمُنْكَرِ"^{بين}

و در صلوة يوميه است : "وتسمع ضجيجى و صرخی"

عربى آواز بهم خوردن در و دندان و

مانند آن . و در آثار ابهى ذكر صرير

(صَرِير)

قلم اعلى" بسيار است و در لوح برهان

قوله الاعز :

"فى اَوَّلِ يَوْمٍ فِيهِ ارْتَفَعَ صَرِيرُ الْقَلَمِ الْاَعْلَى" و در زيارت سيد

الشهداء :

"بصيرتك منع القلم الاطى عن صريره"

(صَرِيح)

عربى برزمن افتاده . در خطاب

وصاهاى مهدياست :

"صريحاً لا حراك للافضاء"

عربى فقير و بيمال . در لوحى است

قوله الاعز :

(صَعْلُوك)

"مالك ومملوك وسالك وصعلوك كل

بشطر عنايت حق توجه کنند" الخ .

عربى كه مصدر بمعنى بيالا برآيد ناست

ضمن نام سلك ذكره باشد و در اصطلاح

(صَعْلُوك)

امربهاى در انقطاع و موت اطلاق ميگردد

و ميت را متصاعد گویند چنانچه باصطلاح اهل بيان مرفوع

ميگفتند و در مجمع البحرين است :

"صَاعِدُ الْيَكِ ارواحهم اى اَرْفَعَهَا إِلَيْكَ إِلَى الْجَنَّةِ" در لوح

به عبد الوهاب است قوله الاعز :

"تأدرحين صعود باكمال تقدیس وتنزیه وانقطاع قصد رفیع

اعلى نمايند" و در لوح به اشرف است :

"قم ثم اذهب بلوح الله الى عباده المریدين الذين احرق

الحجاب بنار الانجذاب وصعدوا الى الله الملك الغنى الحميد

صعید عربی بمعنی زمین و در زیارت جا
(صعید الاکبر) است قوله الاعلی :

" وارجعون فی ایام رجعتکم و اغفونی
الی یوم ظهور سلطنتکم علی صعید الاکبر " در خبر ایامی بود که
محل رجعت و زمین قیامت ظهر کوفه باشد و مراد از صعید اکبر
یعنی " ارض برین " همان است و اصحاب باب اعظم منتظر
و مهیا شدند که پس از عود از مکه بکربلا بیایند و قیام نمایند ولی
در آن بداء واقع شد .

میرزا مهدی یزدی با برادرانش و
(صفا - صفی) اقربایش که سالها مبلغ امریهائی بود
بنام اخوان الصفا شهرت داشت
و تفصیل احوالش در ظهور الحق است .

وصیعلیشاه عارف و مرشد معروف که بتفصیل در اسرار الآثار
العمومیّه و در ظهور الحق ثبت است رساله ای در ردّ کتساب
ایقان مخصوصا بر توضیحات او آخر حدیث ماثور :

" ان فی قاضنا اربع علامات " الخ که مذکور در آن کتاب است
نوشت و آقا محمد رضا قنار از بهائیان جوابی نگاشت که اولش
چنین است :

" هو العزیز المستعان الحمد لله الذی کشف الاسرار " الخ و او

از ملاحظه جواب جری تر گردید پس مرکز عهد ابهیی خسود
خطابی شیوا در تبیین اشتباه وی در حدیث مذکور آمیخته
بملایمت و نصیحت و مطابقت صادر فرمود که مشهور میباشد .

در لوح مصیبت حروفات عالین است
(صَفراء) قوله الابهی :

" واستمسک بالعروة الصفراء فی البقعة
الحمراء " الخ و در ذیل نام صادق نیز ذکر صفراء در توقیعی
میباشد و راجع بر مزلون صغرت واللوان دیگر ضمن اسماء
زعفران کثیب و غیره ماذکراست .

در خطابی در زیارت آقا زمان شهید
(صَفَّق) ابرقواست قوله العزیز :

" وَیَصْفِقُونَ اهل الشرور و یعدّ بـوک
بالضرب و الطعن و الجرح الموفور و انت تُصَفَّق معهم " مردم شتر
کف میزدند و تورا بضر و طعن و جرح موفور عذاب میرسانند
و توهم با آنها کف میزدی .

عربی باز مرغ شکاری صُقور جمع
(صَقْر) در خطابی و در مناجاتی است :

" و صقورا و هام قاصرة عن الطیران الی
اوج وحد انیتک " .

(صُقَع)

عربی جهت و جانب و ناحیه و محلّه
واقلم . اصقاع جمع . در توفیقی
از شیراز برای خال است قوله الاعلی :

" و امروز نزد من حکم افضل و ادنی از ایشان سوئی است
سلطان با اخس رعیت در یک صُقَع است امر حق بخیه برردار
نیست هر کس سبقت گرفت فائز شد و هر کس واقف ماند مؤخر ماند
الی یوم القيامة " الخ و جمله بخیه بردار نیست مصطلح و
متداول در عرف انام بود یعنی چنانچه البسه دریده را بخیه
کرده ظاهر سازی مینمایند و فصل را وصل میکنند در امر الهی
تدبیر ظاهری و تغیییر و تحریف و توریة نتوان کرد . و در ضمن نام
بخیه زکری است . و نیز در خطاب به صدر فریدنی است
قوله العزیز :

" و اضاء بالنور السّبحان نى الصّقع الامکانی "

(صِقْلَاب)

قوم معروف صرب و یا اصلا اسلاو که از
حوالی خزر بممالک اروپا منتشر شدند
در خطابی است قوله العزیز :

" در بلغار و صِقْلَاب آثار ظهورش نمودار گنردید "

(صُلْب)

عربی مُهره پشت . اصلاب جمع . در لوح
به حاجی محمد کریمخان قوله الاعزّ :

" فی جواب من قال انّ القائم فی الاصلاب "

(صَلَوَة)

صلوات مفروضه یومیه بهائی بنوعی که
واضح است و در کتاب امر و خلق تفصیلا
میباشد با اثر نفس ابهی صادر و در سند

شهودش نزد عامه اهل بها ظاهر و شاهر بود اما در قرآن قد
بنوعی از تکلف عدد بهنجگانه و اوقات را توان استنباط کرد و
ارکان و اجزاء صلوة را که فیما بین فرق مختلفه اسلام متداول
علماء هر یک بنوعی مخصوص از روایات و غیرها گرد کردند
و توده ها بآنها عامل گشتند . و اما در کتاب بیان فقط ذکر
صلوة در هنگام زوال است و کیفیتش بیان نشد .

عربی دار مجازات . در لوح به نصیر
است قوله الاعزّ :

(صَلِيب)

" روح را بر صلیب غلّ مزنید " و در خط

است : " ان الصّلیب حبیبی فی سبیل البهاه "

(صَمْت)

مصدر عربی بمعنی سکوت . در لوح
است :

" ای زبیح از برای تبلیغ خلق شد

قعود و صمت جایز نه "

صامت بمعنی ساکت . در لوحی بیدیع اله غصن است :

"کن فی الجمع صامتاً"

(صَنَارِيد) جمع صِنْدِيد آقا و بزرگ . در لوح حکماء قوله الاعزّ :

"وهؤلاء من صناديد القوم وكبرائهم"

(صَنَائِع) جمع صِنَاعَة حرفه و پیشه دستی . در کتاب اقدس است :

"قد وجب على كلّ واحد منكم الاشتغال"

بامر من الامور من الصنائع والاقتراف"

(صَنَعَان) در خطابی در حق حاجی سید حسن سیرجانی و شیخ صنعان الذی استشهد

فی سبیل الله علیهما بها الله الابهی :

"ای سرگشته دشت و صحراء در سبیل الهی هر نفسی در بادیه سرگردان و پرهیشان تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان بسمع این دلسوختگان رسید وقتی که این لقب با او عنایت شد معلوم بود که درین سبیل بلایای عظیم تصادم خواهد نمود"

(صَنَم) بت اصنام جمع . در لوحی است قوله ج ع :

"حزب غافل باسماء تمسك نموده اند"

وازموجد و مبعث و مالك آن محروم اسما از برای بعضی بمثابة اصنام بوده و هست و حزب شیعه فی الحقیقه عند الله از عبده اسما مذکور و در یوم جزاء عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننموده بر منابر بسبب و لعن مقصود عالمان مشغول اند دع ذکرهم و ما عندهم مقبلاً الی الله رب العالمین .

(صَه) عربی یعنی ساکت شو . در لوح به حاجی محمد کریمخان است :

"صَه لسانك عن الاولیاء یا ایها الهائم فی هیما الجهل والعمی" یعنی زبان از بد گوئی دوستان خدا بازدار .

(صَهْبَاء) عربی شراب . در کتاب ایقان است :

"صاحبان هوش که از صهبای حب نوشیده اند" و قوله :

"حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید"

(صَهْیُونَ) گوه معروف مقدس یهود در فلسطین و قریه داود جنب بیت المقدس . در

لوحی است قوله الاعزّ :

"قد فاحت النّفحة ومرت النّسمة وظهر من صهیون ما هو المکتون و یسمع من اورشلم نداء الله الواحد الفرد العلیم" و قوله :

" وشریعة الله از صهیون جاری " الخ ودر ذیل نامهای اورشلیم وکرمل ذکر است .

در خطابی در زیارت خوانی برای عمه
(صَوَّب) طَلان خانم که ذیل آن نام ثبت است
قوله العزیز :

" يُصَوَّبُونَ الاعداء الى صدرک سِهامَ العَلام " دشمنان بسینه ات تیرهای نکوهش و سرزنش راست و نشان میدادند.

در کتاب اقدس راجع بمشرق الانکار
(صُور) قوله ج ع :

" وزینوها بماینبغی لها لا بالصُور
والامثال " صُور جمع صُورة بمعنی رسم و عکس است و مراد از
امثال مجسمه هامیباشد که در قرآن است :

" ماهذه التماثيل التي انتم لها عاكفون " و مقصود نهی از
صورتها و مجسمه در مشارق الانکار است .

که در اسرار الآثار العمومیة تفصیل است
(صُوفی) در آثار شیخ احسائی و نیز در کلمات

باب اعظم نسبت ببعضی رؤساء تصوف
تنقیر موجود می باشد ولی حقایق و دقایق حکمت اشراقی را که
در کلمات مرویه از نبی و ائمه اهل البیت و پیشوایان اسلام نیز

بسیار است در بر دارند و از مقام ابهی خصوصاً در مدت
در پیشی و عزلت و اقامت در کردستان و بعد هامستقیماً معارف
و دقایق اشراق در امثال هفت وادی و کلمات مکتونه و قصیده
عز و رقاء و غیرها متجلی است و بنده هائی در ذیل اسامی
مذکوره ثبت می باشد و در ذیل نام قدس لوح لیلۃ القدس
بافتخار در رویشان ثبت است و بنوعی که ضمن نامهای تساج و
در پیش اشاره است در سفر از بغداد باسلامبول و در اردنه
و عکا خود با اقرباء و مهاجرین همگی بزوی مذکور بودند و دیگر
بالاخره بتدریج تغییر دادند ولی هیکل ابهی و غصنی
و بعضی از مشاهیر روحانیین و مبلغین تا آخر بدانحال ماندند
و جمعی از قبیل جمال الدین سلیمانخان تنکابنی و حاجی نیا
کرمانی و حاجی قلند زهدانی و غیرهم مادام الحیات بآنز
باقی بودند و در ضمن کرم ولی و غیرهما واضحتر ذکر است .

عربی عزلتگاه زهاد و دیر راهبان .
(صَوْمَعَة) صوامع جمع . در لوحی است قوله ج

" ذکر الله فی شجرة القدس بقعة التَّ
بارکها الله علی بقاع الارض و یعبدون فی الصوامع
و المساجد " الخ .

(صِیْت) عربی آوازه و شهرت خوب . در خطاب

و مناجاتی است :

" پاک یزدانا بینائی و شنوا و مقتدری و توانا صیت نبأعظیم
در جمیع اقالیم منتشر " الخ .

(صیحة) عربی داد و فریاد و بانگ و بمعنی

عذاب و غارت استعمال شد . در لوح
به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی

است قوله ج ع :

" قد صاح من ظلمك دين الله في مسواه و تصیح
شريعة الله وصاحت الصخرة " و در لوح نصیر است :
" بایست بامر و صیحه زن میان عباد " و در زیارت سید
الشهداء است :

" وصاح به اهل سرادق الفضل فی الجنة العلیا " و صیحة در
اصطلاح الواح نام لوح مشهور بناصرالدین شاه میباشد که در
نام سلطان شرحی است . و در لوحی است :

" یا علی از یومی که لوح معهود که بصیحة و ساعه و صور نامیده
شد ارسال گشت منکرین و مشرکین در کمال فکر و تدبیر قیام
نمودند اگرچه در ظاهر امری مشهود نه و لکن ان ربک لهو العلیم
الخبیر بکمال جدّ در صدور جمال قدم بوده و هستند " الخ

مقصود از لوح معهود لوح شهیر بناصرالدین شاه است و سراد

اینکه در کمال فکر و تدبیر خود قیام نمودند چنانکه در مکتوب
حاجی میرزا حسینخان سفیر کبیر ایران در اسلامبول مسطور و در
ظهور الحق درج است فوراً بتضمیق و تشدید حبس اهنی
پرداختند . و در لوحی دیگر با قامحمد علی نبیل قائن قوله :

" این ایام بعد از ورود بسجن اعظم اراده الهیه بآن تعلق
یافته که جمیع بریه را بشاطئ احدیه مجدداً با علی النداء ندا
فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤساء ارض لوحی مخصوص از
سما مشیت نازل و هر کدام باسی موسوم الا ولی بالصیحة
والثانی بالقارعة والثالث بالحقاة والرابع بالساهرة والخامس
بالطامة وكذلك بالساعة والآفة والغزق الاکبر والصور والتاقور
وامثالها " الخ که ضمن شرح نام سجن بصراحت ذکر است .
و در لوحی دیگر قوله :

" پینانچه صیحة را بهیئت لوحی مبعوث نمودیم و بقطب بلاد
ایران فرستادیم و انصعق منه من فی السموات والارض " .

عربی دژ و قلعه متین نادسترس . صیاصی
(صیصیة) جمع . در شرح ها است قوله الاعلی :

" ولو اجتمع الکّل بصیصیتهم علی

جحدی " و در شرح کوثر :

" وهل من صیصیة یقوم معی فی میدان الحرب بسیوف اهل البیان

الخ که بمعنی "هل من ذی صیصیة" میباشد.

(حرف - ض)

در خطاب وصایای عهد :

(ضاریة)

"بین مخالف سبع ضاریة" بمعنی درنده .

(ضباط)

عربی عرفاً بمعنی پاسبانان و پولیسان .
در لوح بر رئیس است قوله الاعزّ :

"فی هذه الليلة اجتمع علینا ضباط
العسکریة" و در لوح به صدر اعظم عثمانی است قوله :

(ضجرة)

"و در ورود ضباط عسکریة کلّ را احاطه نموده"
عربی دلتنگی . در لوح بحاجی محمد
کریمخان :

"لا تُضجِر مَنْ يُعْطِیْكَ" آنرا که بتو

بخشش میکند دلتنگ و ناراحت نکن .

(ضجیح)

عربی ناله و فریاد بیتابی و بیقراری و
دچاری و ترس . در لوح بشیخ سلمان
است :

"قد سمعنا ضجیح الاسراء من اهلی و احبّتی" و در وصف اهل

بیان :

"ارتفع ضجیح المشرکین و صریخ المنکرین" و در صلوة یومیّه
است : "تسمع ضجیحی و صریخی"

(ضحضاح)

در لوح شهیر بن ناصر الدین شاه :

"قد نُضِبَ ضَحْضَاح السّلامَة و اصفرّ

صَحْصَاح الرّاحة" اول بد و ضاد

نقطه دار مفتوح که در جمل عربیّه بجای قلیل الغور و بمعنی آب
بمقدار فرا گرفتن تاپشت پا است و دوّم بد و صاد بی نقطه
بهمان وزن بمعنی زمین مسطح و باغ میباشد و نُضِبَ فعل ماضی
معلوم از نضوب بمعنی فرورفتن آب یعنی همانا پایاب ایمنی و
سلامت فروشد و بستان آسایش و راحت خزان گشت . ولی در
ترجمه های نسخ خطی قدیم این لوح بخطوط مختلف دیده
شد که دوّم راهم بد و ضاد با نقطه ضبط کردند و "ضحضاح الروض
نوشتند .

ضحی بر آمدن آفتاب و آغاز طلوع .

(ضحی - ضاحی)

شمس الضحی اصفهانیّه از مؤمنات عص

(ضواحی)

اول این امر در ظهور الحق بتفصیل

مسطور است .

ضاحی بمعنی ظاهر و بارز در آفتاب و آفتابی شده . در رخد

معروف به عمه است :

" واشوقی یا الهی الی باهی جمالك وضاحی وجهک " ضواحي جمع ضاحیه بمعنی نواحي . در مقاله سیّاح است قوله :
" میرزایحیی در لباس تبدیل گاهی در نواحي وضواحي " .

(ضِدّ - مُضَادَّة) ضِدّ عربی مخالف و طرف مقابل شئی در لوح طبّ است :

" اذا اجتمع الضدّان علی الخوان لا تخلطهما فاقتنع بواحدٍ منهما " و مراد دو غذای باد و تأثیر بنقض یکدیگر مانند شیر و ترشی میباشد . مُضَادَّت بمعنی مخالفت . در رساله سیاسیه قوله :

" ومضادّات بیفائده " که بفک ادغام مستعمل در عرف میباشد .
(ضُرّ - مُضِرّ) ضُرّ عربی بمعنی زیان . در لوح خطاب بر رئیس عثمانی است :

" واتحدت مع رئیس العجم فی ضریّ " و

در لوح دیگر :

" عموم اهل عالم باید از ضرّ دست و زبان شما آسوده باشند " مضرّ زیان آور . در لوح طبّ است :

" واترك العادة المضرة " ضریر بمعنی کور . در لوحی است :
" کن فی النعمة منفعا وللضریر بصراً " .

(ضَغِينَة)

عربی کینه . در لوح دنیا قوله الاعزّ :
" بل اراد تقدیس نفوس عبادک ونجّاهم
عن نار الضغينة والبغضاء التي احاطتهم

فی کلّ الاحیان " .

عربی استخوان خمیده نازک پهلوی
(ضِلْع) اَضْلَعُ ضُلُوعٌ اَضْلَاعُ جمع . در خطاب
وصایای عهد است :

" واجبوا نیران محبة الله بین الضلوع والاحشاء " و در خطاب
معروف به عمه قوله العزیز :

" لانّ نیران الحرمان اضطرت بین اضالعی " الخ که صورت
جمع الجمع از آن است و ضلع نیز بمناسبت قصه مذکوره در تورات
و قرآن که حوا از ضلع آدم خلقت شد کنایه از زن گردید و در آثار
و افواه بهائیان مصطلح و شایع گشت و برای نمونه در خطابی :
" هو القیوم اخت وسطای جناب آقا محمد کریم ضلع میرزا غلامعلی
علیه بها " الله الابهی ملاحظه نمایند " .

و در صورتی از وصف شهداء خراسان و بلیاتشان قوله :
" اخرجوا ضلعه المظلومة " .

(ضِمَاد)

عربی پارچه ای که عضو مجروح زبای آن
ببندند . در خطابی در مصیبت آقا

سید احمد افغان است قوله العزيز :

" وكن سلوة لقلوبهم وضامداً لجروحهم "

عربی التزام عین باقیمت چیزی که تلف

(ضمان)

شود . در لوح و مناجاتی است :

" انت الذی امرتني بالدعاء وضمنت

الاجابة فاستجب لى ما اردته بجودك وفضلك واحسانك "

عربی شور و فوغا و فتنه که در آثار این امر

(ضوضاء)

و در عرف بهائیان بعد کثرت متداول بود

و فتنه های حادثه بظلم براهل بهاء

فی المثل بنام ضوضاء یزد و یا طهران و یا سال فلان گفته میشد

و از حضرت بهاء الله در صورت زیارت امّ الاولیاء است :

" ما منعتك الضوضاء و ما حجتك البغضاء نطقت بذكر ربك السی

ان صعد روحك " و در لوحی دیگر :

" قل لا تمنعنی ضوضاؤکم ولا ضوضاء من علی الارض "

اصفر اغضان که ابتدا بغصن انور

(میوزا ضیاء الله)

معروف بود که در تاریخ ظهور الحقیق

شرح و تفصیل ذکر است در ۱۴ جمادی

الثانیه سال ۱۳۱۶ در حیفا درگذشت و در عکا بجوار روضه

مبارکه مدفون گشت و او نیز با مرکز مهدابهی صفا و اطاعت

بخالسه نکرد ولی در حقیقت فرمودند من از او درگذشتم و راضی

هستم .

در کتاب اقدس است قوله ج ع :

(ضیافة)

" رقم طیکم الضیافة " و مراد مهمانس

کردن است .

(حرفی - ط)

حرف ط در آثار این امر رمز نام بهاء

(ط)

شد چه عدد ابجدی نام بهاء بشه

یعنی ۹ است و نیز رمز طاه

قرّة العین و رمز طهران باعتبار حرف اول آن نامها ق

گرفت . در کتاب اقدس است قوله الاعزّ :

" بحرف الطاء المدلّة علی هذا الاسم (بهاء) "

المتعنع المنع " و در لوح شهیر بعلی محمد سراج اصفهان

است قوله :

" باری آیات عزّ احدیه درین اسم و ظهور زیاده از آنست که

احصاء توان نمود و معذک این همج رعاع این اسم مبنا

بارض طا تفسیر نموده اند چه که حضرت اعلی روح ماسواه ف

اورا ارض بهاء نامیده و آنقدر شعورند داشته که ادراک

که مقصود حضرت آن بوده که اخبار فرمایند از ظهور جما

در آن ارض ای ارض بزمی علیها البهاء وسکن فیها هذا الاسم المشرق المنیر .

وایضا :

" واز جمله نقطه جذبه طیبها بهاء الله مدتها با این عهد بوده و آنی لقاء این غلام رابطک دنیا و آخرت معادله نموی نمودند وما ارادت تفارق عنی اقل من آن ولكن قضی ما قضی وجه مقدار از آیات و اشعار که درین امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت ابهی غزلی گفته که یک فرد آن این است :

گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آید پدید

و در نامه ای از آقا میرزا موسی کلیم از ادرنه برای خاتون جان خانم ارض ق (قزوین) است قوله :

" حضرت طاء روح ماسواه فداه اول وصفی که از قلمش جاری شده و در قلبش خطور نمود وصف جمال ابهی بود چنانچه الآن بخط خودشان موجود است :

" گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آید پدید "

و در توقیمی در شان طاهره است :

" وان ما سألت من اختلاف الناس فی حق الطاهرة ان مجمل

القول حق علی الکلی ان یسکتوا فی شأنها وانها لعا ترقّت فی معارف آل الله فلا ینبغی للمؤمنین جحدها ولا اذاها وانها لم تحکم الا بما فصل فی الکتاب .

و در توقیمی دیگر در جواب معروضه اش :

" اسألك اللهم یا الهی ان تصلّی علی محمد وآل محمد وان ترحم بحقهم تلك الورقة المطهرة من اشارات الباطلة وکیدا هسل الباطل والفتنة وانزل اللهم علی ذوی قرابتها کلمة العلو والرحمة وارحم اللهم من اراد حقک فیها وانزل اللهم من اراد سخطک فیها " و شرح احوال و تفصیل آثار و شهادتیش در ظهور الحق ثبت است " و در خطایی راجع بمدفن آن مظلومه شهید است قوله :

" مرقد جناب طاهره در جاه باغی است آن نیز انشاء الله ظاهر و آشکار خواهد شد " و راجع بطهران در لوحی است قوله :

" یا ارض الطاء یاد آور هنگامی راکه مقررش بودی " الخ که در ذیل نام اخت شمه ای از آن ثبت میباشد .

و در کتاب اقدس است قوله ج ع :

" یا ارض الطاء لا تحزنی من شیئی قد جعلک الله مطلق فرح العالمین بما ولد فیک مطلع الظهور " الخ و در لوحی دیگر است :

" يا ايها الناظر الى الوجه اذا رأيت سواد مدينتي قف وقل
يا ارض الطاء قد جئتك من شطر السجّ بنى الله المهيمن
القيوم قل يا امّ العالم ومطلع النور بين الامم الخ مراد
طهران است که محلّ ولادت ونشو و نما و مسکن ابيي بود .
و در لوح دنيا اشاره بهمين آيات مذکوره در کتاب اقدس است
قوله :

" در کتاب اقدس در ذکر طاء نازل شد آنچه که سبب انتباه
عالميان است " و در لوحی است :

" ومنهم من فدى نفسه فى الطاء " مراد آقا نجفعلی زنجانی
است که در طهران سر بریدند و نیز در لوحی است :

" در ارض طاء نظر نمائيد خبيث كاذب که بصادق معروف بود
(مراد سيد صادق مجتهد معروف به سنگجی است که در نام
صادق زکری میباشد) و سبب و علت ضوضاء جهلاء مهلت
نیافت و همچنین نفس ديگر (حسام السلطنة بن عباس ميرزا) از
بعدا و بموقع اخذ شد و سوف تسمع امر الثالث (معتمد الدوله
فرهاد ميرزا بن عباس ميرزا) معذلك نام در ضلال قدیم بوده
و هستند درین ظهور اعظم حقّ جلّ جلاله مهلت ندادند
معذلك احدی متنبّه نشد الا من شاء الله " و نیز قوله جلّ
جلاله :

" بقدرت خود كاذب را یعنی صادق ارض طاء را اخذ نموده و
احدی متنبّه نشد و ثانی را اخذ نمود (مراد حاجی ملا علی
مجتهد کنسی است) و كذلك من قبلهما الذئب والرقشاء الخ
و در اثری دیگر قوله جلّ کبریاؤه :

" چنانچه مشاهده نموده و مینمائید که بر اولیا حق و اصفیائش
در ارض طاء چه وارد آوردند اسم الله (سيد مهدی دهجی)
من غیر جرم و گناه بفتوای آن نفوس شریره غاظه حبس نمودند
و همچنین جناب علی قبل اکبر علیه بهائی که لزال نام جاهل
را به بحر علم دعوت مینمودند و همچنین جناب ابوالفضائل علیه
بهائی و جناب رضا علیه بهاء الله مالك الاسماء را نفس
که اول اخذ شد ملتفت نشدند بعد ثانی بفتنة اخذ شد
متنبّه نگشتند ثالث در الواح نازل که میفرمایند و حشرنا هم
بثالث گمان نمیرود که بوم اخذ شود (ناصر الدین شاه) از
غفلت بیدار شوند و از سکرهوی بهوش آیند مگر از رضوان احدی
نسیمی دیگر بر عالمیان بوزد که خلق لایق انتباه گردند و بصرا
الهی بی برند قد اشتمل الغافلون ناراً ولكن الله اطفأه
بقدرته و سلطانه كذلك قضی الامر من قبل انتهى .

و دیگر قوله جلّ بهاؤه :

" ازید قدرت در این سنة (سنه ۱۳۰۰ هـ ق) آثار عجیب

ظاهر بعضی ملتفت و بعضی غافل از حق بطلب کل را آگاه فرماید تا بعد از آگاهی گواهی دهند بر اینکه اهل حق بجهت اصلاح عالم و تربیت امم مابین خلق ظاهر شده اند و لکن احدی بر این مقام علی ما هو علیه آگاه نه لذا بعضی از علمای جاهل فتوی دادند بر آنچه که سگان جنت علیا و فردوس اعلی بنوحه وند به مشغول لزال فساد و ظلم از این نفوس غافله ظاهر بعضی که از بحر هدایت آشامیدند بمنزله بصرند از برای هیکل عالم و برخی بمشابه دخان از برای اهل امکان حائل شدند مابین ابصار و مشاهده انوار جمال قاتلهم الله " انتهى .

عربی بمعنی بر طغیان و سرکش و بر شیطان (طاغوت) و سرگمرهان اطلاق گردید .

در لوحی است قوله ج ع :

" وبعد نزلت هذه الآية : الم تر الى الذين يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك وما انزل من قبلك يريدون ان يتحاكوا الى الطاغوت " الخ . و مقصود از طاغوت درین مقام كعب بن اشرف بوده " الخ و در صحيفة العدل است قوله الاعلى :

" مثل اعمال جماعت سنت که باعتقاد خود لله حرکت میکنند و کافرند و خداوند بری است از عمل ایشان بل در واقع توجیه بخداوند نیست بل نجبت و طاغوت است چنانچه نص قرآن است

که میگویند والله ان اردنا الا الحسنی و خداوند تکذیب ایشانرا در قرآن نازل فرموده " الخ . و در ضمن نام جواد در توقیعی ثبت است :

" اللهم العن صنعی القریش و جبتهم اللهم العن الجبت و الطاغوت " و در زیارت برای حاجی عبد المجید شهید و سرش آقا بزرگ هدیه شهید که در ضمن زیارت ثبت است قوله : " به تزلزلت ارکان الجبت و انکسر ظهرا لاصنام الذین یمشون باثواب العلماء بین ملاء الانشاء " الخ و بنوعی که در ضمن نامهای یحیی و غصن و غیرهما ثبت است در بسیاری از السواح نام جبت و طاغوت بر میرزایحیی و منسوی او اطلاق گردید . و در ذیل نام غصن هم زکری است .

عربی اسم فاعل از طغیان بمعنی ستمکار و گردنکش جبار طاغین جمع در لاسوح رئیس است :

" هل القومون استطاع ان يمنع الناس من سلطانه از بغی فی الارض و كان من الطاغین " .

اسم فاعل عربی بمعنی سرشار . در خطا بیان بدین سیاق بسیار است :

" انی اخاطبك بقلب طافح بحببة الله "

و در خطاب وصایای عهد :

" هذه الكأس الطافحة بصها الوفاء " وطفح لهریز آب
و کف آن است .

(طالقان)

در دوره ایهی در چند قریه از بلوک
طالقان قزوین جمعی از بهائیان
میزیستند که در الواح مذکورند
از آنجمله : ملا محمد علی ولیانی و مشهدی علی و غیرهما
که تفصیل احوال در ظهور الحق ثبت است .

(طاووس)

نام مرغ نقش و نگارین بر معروف به تشبیه
و تسمیه در بعضی آثار ذکر است از
آنجمله در تفسیر سوره الشمس قولش :
" وانتشرت اجنحة الطاووس فی الرضوان " و در لوحی عنوان :
" امة الله طاووس الاحدیة " ذیل نام بهنمیز ذکر است . و نیز
ضمن نام آل زکری میباشد .

بمعنی گردندگان گرد تخت شاهی .
(طائیفین حؤل) در اصطلاح اهل بهاء آنانی را میگویند
که بجوار ایهی بسر میبردند .

و در لوح رئیس است :

" طوبی لکم بما هاجرتم من دیارکم و طفتم البلاد حباً لله "

مولا کم المزیز القدییم العوقات الطائفات حول الشجرة

و در لوح به شیخ سلمان است قوله ج ع :

" این بیوت و طائفین آن عند الله معزینند مادامی که این نسبت
منقطع نشده قسم بافتاب افق معانی که لیل و نهاراً
طائف حولم بوده " الخ و در اثری از خادم خطاب بحاجی
مرزا محمد تقی افغان است قوله :

" واینکه وقایع ارض اقدس و حالات طائفین حول مرش را
استفسار فرموده بودند در آیاتی که قشله عسکریه مقر مرش
واقع بود لوحی از افق اراده مشرق و در آن لوح طائفین را
سه قسم فرمودند بعضی بافق اعلی ناظر و از کوشتر ایهی مرزوق
و ایشان نفوسی هستند که فی الحقیقة لا یسبقونه بالقول وهم
بامرہ یعملون طوبی لهم ولهم حسن العبد والمآب و قسمی
دون این مقام و برخی یعلو مرة و یسفل اخرى كذلك نزل بالحد
تنزیلاً من لدی الله المنزل العظیم حال الحمد لله بنعمته
باقیه دائمه که لقای محبوب عالمیان است کل مشرف و متنعّم از

(طَبْرِیّی)

شیخ رضی الدین ابوعلی فضل بن حس
طبرسی معروف از علماء و فقهاء ق
ششم اسلامی صاحب کتاب احتجاج

در دفاع از امامیه و جامع البیان و مجمع البیان در تفهیم

متوفی بسال ۵۴۸ هـ در قریه شیخ کلی در دوفرسخی جنوب شرقی بابل که مقبره اش بنام بقعه شیخ طبرسی مشهور گردید و برای قلعه ای که بابیه در موقع استحصال بآن بقعه بنا کردند فیما بینشان بنام قلعه طبرسی مشهور گشت و توضیح و تفصیل تمام در ظهور الحق مسطور است . و در توقیعی که ابلاغ عمومی مقام قائمیت فرمودند چنین مذکور :

" انما الدین من بعد الدین ان تؤمنوا بالله وآياته ولتنصرن الله فی دین الحق بما انتم علیه مقتدرون ولتحضرن بهین یدی الله ولتنصرن الدین قدر جمعوا الی الحیوة الا ولی ولتأخذن باذنه انه کان بکلتی علیما " الخ که مراد حضور و قیام در قلعه طبرسی است و در لوحی بر آن جا نام طبریه اطلاق شد که در اسما حبیب و رضا ثبت میباشد .

(طَبْرِيَّة)

شهرکی باستانی در فلسطین بکنار دریاچه طبریه از توابع اردن واقع در بعد ۴۳ کیلومتری شرقی عکا . غصن اعظم عبدالبهاء بعد از صعود ابهی در ایامی که آغاز اعمال مخالغانه سری ناقضان شد تنها بآن شهر رفته متجاوز از یک ماه ماندند و در آن حال خبر واقعه قتل ناصرالدین شاه در طهران بسال ۱۳۱۳ رسید و حکومت عکا خیر داد و بهائیان نیز اصرار

والحاج نمودند لذا آنحضرت عودت فرمودند ولی بعدگیا نرفتند و در مقام خضرالنبی در دامنه جبل کرمل ماندند که ذیل نام خضر ذکر است .

(طَبْس)

شهری معروف از بلاد خراسان . از اهل آنجا ملا یوسف ملی نامی را گفتند بابی و از اصحاب قلعه طبرسی شد و در ایام ابهی آقازین العابدین نامی از ملاها دیگر آقاسید کاظم نام دوتن از مؤمنین این امر در آنجا میزیستند و محمد باقر خان عماد الملک طبسی حکمران بسیار مقتدر فعال مایشاء در آن حدود که ابنیه و آثار و عمران طبس از او برجاست بلقاء ابهی در عراق رسیده قلمتراش اعطاء ایشان را در قلمدان بیاد گارداشته و پیوسته حکایت میکرد و بابهایان ملاطفت مینمود و برادرش ابوالقاسم خان نیز مخالفت نداشت و تفصیل احوال در تاریخ ظهور الحق مسطور است و بهائیان طبس در الواح و آثار مذکور آمدند و حاجی میرزا محمد تقی طبسی مشهور بدین نام از بهائیان و تجار یزدی بود ولی سنینی در طبس تجارت کرد و طبسی شهرت یافت و در آثار بسیار نامبرده است و از غصن اعظم عبدالبهاء راجع بمحفل شور خطاب مشهوری باو میباشد . و از جمله آثار دوره ابهی خطاب باو

قوله ج ع :

" جناب میرزا محمد طب بسم الله الاعز الاقدس الابهی
لك الحمد يا الهی بما وفیت بمارقم من قلم امرک " و در نام
جذب زکری از طبیب است .

طیب یزدی میرزا محمد رضا مخاطب
(طبیب) لوح معروف طب که در آن لوح اصول
کلیه حفظ الصحه را بیان فرمودند و
طب را اشرف العلوم خواندند و نیز میرزا محمد حسین طبیب
قزوینی بنام طبیب در الواح و آثار مذکور میباشد از آنجمله
قوله ج ع :

" لجناب طبیب اینکه در الواح نصایح مشغفه در اتحاد و غیره
نازل مقصود جمیع بریه بوده و خواهند بود من الذین فی حولی
وفی الاقطار علم حق محیط آنچه از قلم قدم جاری بعد از
مشاهده بوده ان ربک لہو العلیم الخبیر " و قوله :
" یا طبیبی قد اجیناک و ذکرناک فی الواح شتی عبد حاضر
لدى الوجه در این ایام بصداع مبتلا شده بقسمی که از تحریر
فی الجمله بازمانده چنانچه در یوم گذشته لوحی در باره
آنجناب نازل بعد معروض داشت که اکثری از قلم افتاده و ترک
شده لذا کورناه و نزلنا هذا اللوح بالاختصار " و شمه ای ضمن

رئیس ثبت است .

(طَبِیْعَة)

عربی سرشت و جوهر هستی عالم ماده
در لوح حکما است :

" قل ان الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی
المبتعث والمکون " و در اسرار الآثار العمومیة تفصیلی است .

(طُنْجِیَة)

خطبه منسوبه بعلی امیر المؤمنین برای
اشتمال بر جمله " انا الواقف علی
الطُنْجِیْن " معروف بنام خطبه

طتنجیه شد و طُنْجُ بمعنی خلیج منشعب از دریای میاشد
و در توفیقی در ضمن شرح دعای " یا من دلّ علی ذاته بذاته " از امیر المؤمنین است قوله :

" علی فی الخطبة الطتنجیه حیث قال رأیتُ الله والفردوس
رأی العین " و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است
قوله :

" و حضرت امیر علیه السلام در خطبه طتنجیه میفرماید " الخ

عربی بمعنی جمیعاً کثیر الاستعمال

(طُرّاً)

در لوحی باین الذبیح است :

" هتیناً لجنابک و اهل الذبیح طُرّاً "

(كُرد)

عربی در افکندن و نغی و اخراج کردن
در لوح به نصیر است قوله الاعزّ :

" ايرب لا تطردني عن باب عزصمديتک "

و در مناجاتی :

" اسألك ان لا تطردني عن بابك الذي فتحته " الخ

و در لوحی است :

" در شقاوت نفوس غافله نظر نما سید محمد اصفهانی که لایق
نکردن بوده و از حضور و خدمت طردش نمودیم بسبب او از مشرق
و حی الهی و مطلع نور صمدانی بعضی محجوب و محروم مانده اند "

(كُرف - طُرف - طُرف چشم در کتاب ایقان است
قوله ج ع :

طُرف - استِطراف) " لو انتم بطرف الله تنظرون " و در لوح

حکماء : " كونوا في الطُرف عفيفا " .

و در لوح بناصرالدین شاه :

" يا سلطان انظر بطرف العدل الى الغلام " .

كُرف و نیز كُرف بمعنى منتهی . طُرف بمعنى نجیب و اصیل
در لوحی است :

" لو ينظر احد بطُرف طُرفه على اهل السموات والارض " الخ که
طرف اول بفتح طا " و سکون را " و بافتحتین بمعنى منتهی و طرف

دوم نیز بفتح اول و سکون ثانی بمعنی چشم است یعنی هرگاه
تنی بگوشه چشمش براهل آسمانها وزمین بنگرد . و جطه :
" اویرکض طرف طرفه فی میدان المکاشفة والشهود " که در
سورة الامین است نیز بهمین نوع میباشد . یا آنکه اول بکسر
طا " و سکون را " بمعنی نجیب و اصیل است و این بقانسون
علم البیان استعاره بالکنایة وتشبیه چشم بسمند میباشد یعنی :
یا آنکه سمند اصیل لحظش در میدان مکاشفة و شهود جولان
نماید . اِسْتَطْرَفَ از چیز شدگفت بهره برد . در لوح بناصرالدین
شاه است :

" وَاَشْرَفَ وَاَسْتَطْرَفَ فِي الدُّنْيَا " .

عربی بزمین افکنده و افتاده . در مناجاتی
در خطابی است :

" الهی الهی ترانی اسیراً طریحاً "

فی فراش الحزن والاسی " و در خطاب و صایای عهد :

" طریحاً علی التراب " الخ .

طریقت باصطلاح عرفا و متصوفه راهی
(طَریقَة - طَرق)

مخصوص بخدا از طریق داخل و باطن

روح میباشد و طرائق کثیره بواسطه

اولیاء تصوف پدید آمد و آنان و اتباعشان را اهل طریقت و باطن

و دیگرانرا اهل شریعت و ظاهر میخوانند . در لوحی است :
 " از قبل بعضی از نفوس خود را اهل طریقت نامیده اند
 چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض موجود است طوائف
 مختلفه هر یک طریقی اخذ کرده اند اسلام از آن نفوس متفرق
 شد و از بحر اعظم خلیج ها خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر
 دین الله وارد شد آنچه وارد شد اسلام با آن قوت عظیمه
 از اعمال و افعال منتسبین با او بکمال ضعف مبدل شد
 چنانچه مشاهده مینمایند بعضی از نفوس که خود را در او پیش
 مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را تأویل نمودند اگر گفته شود
 صلوة از احکام محکمه الهی است میگویند صلوة بمعنی دعا است
 و مادر حین تولد بدعا آمده ایم و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم
 و این بیچاره از ظاهر محروم است تا چه رسد بیاطن اوهمات
 نفوس غافله زیاده از حد احصاء بوده و هست باری از تنبلی
 و کسالت جمیع اوامر الهی را که بمثابه سد محکم است از برای
 حفظ عالم و امنیت آن تأویل نمودند در تکایا انزواجسته
 جز خورد و خواب شغلی اختیار ننمودند و در معارف آنچه گفته
 شود تصدیق مینمایند و لکن اثر حرارت محبة الله تا حال از
 ایشان دیده نشده مگر معدود قلیلی که حلاوت بیان رایافتند
 و فی الجملة بر مقصود از ظهور آگاه گشتند " الخ .

و در ذیل نام عگا ذکر است .
 طَـمَـرُق نام معموره ای از توابع اصفهان و کاشان که جمعی از
 بابیه در آنجا قرار داشتند .
 طعام عربی غذا و خوراک . در قرآن
 (طعام - طعمه) است :
 " کُلَّ الطَّعَامِ کَانَ جِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
 إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ " و لوحی در بغداد در تأویل
 این آیه از برای حاجی میرزا کمال الدین نراقی صدور یافت که
 با بیان و تفصیل ماوقع در بخش چهارم ظهور الحق مندرج
 میباشد . و نیز در لوح به شیخ نجفی است :
 " و در بعضی اوقات هم بعضی بطعام الله مزروق یعنی جوع " و در لوح طب است :
 " ادخال الطَّعام علی الطَّعام خطر کن منه علی حذر " .
 و طعمه در لوحی است قوله الاعزّ :
 " طعمه یکی از اصحاب آنحضرت بود شبی زرهی سرقت نمود
 علی الصّباح یهود جمع شدند و با اثر و علامت آن بی بردند
 و بعد از اطلاع بین یدی حضرت حاضر معلوم است یهود غصب
 چه کردند حضرت توقف فرمودند و نخواستند این ذنب بر
 اسلام ثابت شود چه که سبب تزییع امر الله مابین عباد است

بختة جبرئیل نازل واین آیه تلاوت نمود : (انا انزلنا
اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما انزل الله ولا تكن
للخائنين خصيما) وبعد طعمه اعراض نمود ومفتریاتمی
بحضرت نسبت داده ما بین قوم که لا یحبّ القلم ان یجرى
عليها وبعد بارتداد تمام رجوع بمکّه نمود ونزد مشرکین ساکن
ودر لوحی دیگر است :

" یکی از اجله انصار که موسوم بطعمه بود بعد از طلوع نیّر
حجاز از افق یثرب آنچه داشت بامهاجرین مساوات نمود
وبعد مع کمال تقرب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست
بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود وحضرت متفکرو
متحیر چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب وانقلاب
عباد است در آن حین جبرئیل نازل واین آیه راتلاوت نمود :

" انا انزلنا اليك الكتاب الخ .

ارض الطّف زمین کربلاست . در لوحی
(کُفّ)
است قوله الاعزّ :

" ینادی اسمی الحاء (حسین بن علی)
فی ارض الطّف ویقول یا اسمی الحاء " الخ مراد میرزا محمد حسن
سلطان الشّهداء مذکور ضمن نامهای حسن سلطان اصفهان
وغیرها است .

در لوح حکماء :

(طَفِي)
" لَمَّا بَلَغَ الْكَلَامَ هَذَا الْمَقَامَ طَلَعَ

فَجَرَّ الْمَعَانِي وَطَفِيَ سِرَاجَ الْبَيَانِ "

خاموش شد . ودر لوح رئیس :

" هل ظننت انك تقدر ان تطفئ النار التي اوقدها الله
في الآفاق " آیا گمان بردی میتوانی آتشی را که خداوند در
کرانه ها بر افروخت بیفتری . ایضا :
" ليطفئ بذلك نور الله بين ماسواه " .

نام وشهرت خواهر جمال ابهی که در
بخش ششم ظهور الحق مسطور میباشد
و در زیارتنامه برایش از غصن اعظم

(طَلان)

عبدالبهاء چنین است :

" تاكّر زیارت حضرت عمه عبدالبهاء طلان خانم حرم میرزا محمد
عليهما بهاء الله الابهي عليك التحية والثناء يا فخر النساء
المنتسبة الى الشجرة المباركة النابتة الاصل وفرعها في السماء
اشهد انك زمن الحياة ماتهننت بشربة ماء براحة ورخاء مبتلية
بالبأساء والضراء و واقعة تحت برائن السباع ومخالب الاعداء
ولم تستريحى طرفة عين من اضطهاد الخصماء وسلطة الزّماء
ولم تعددى جسمك في الفراش براحة وانتعاش ليلة من ليالى

الهجران ويوماً من أيام الحرمان من مشاهدة جمال الرحمن ولا يزال يُصوّبون الأعداء إلى صدرك سهام الملام ويطعنونك بسهام البغض والهوان وانك حباً بربك الأعلى صبرت على البلاء وما شكوت يوماً عن تلك المصائب الدهماء بل بقيت شكوراً صبوراً وقوراً في تلك القرية النوراء التي ان سمعت النداء يسألتها النفس المطمئنة ارجعي إلى ربك راضية مرضية فاحببت الدعاء وطار روحك إلى الملا الأعلى طوبى لك من ربك بشري لك من مولاك مرحى مرحى بك ايها الامة الزكية المباركة لرب السموات العلى انى لزال اذكر الايام التي كنت فى زمن الصبى وادخل عليك بكل حب وولاة وتأخذيني فى حضنك بحنو ووفاء واتفك بفاكهة طيبة من حديقتك الغناء الخ .

طلسم كه بفارسی سره نیرنگ و سپهره

(طَلَسْم) بند گفتند خطوط و رموزی که ساحران

بهر دفع مؤذیان و غیرها بکار برند و اصل

کلمه گفتند که یونانی است . در لوح حکماء در حق بلینوس حکیم

است :

"وهوالذی یقول انا بلینوس الحکیم صاحب العجائب والطلسمات

ونیز کلمه طلسم در آثار این امر بنوع تشبیه واستعاره بکثرت

استعمال گردید فی المثل در خطابی است قوله :

" نام او (حضرت بهاء الله) درمان هر سردی است و حرارت

بخش هر سردی و دریاق اعظم است و طلسم اکرم "

عربی بمعنی پدیدار و دیدار و دیدگاه

(طَلَعَة)

بمعنی روی زیبا و در آثار این امر بمعنی

جلوه الهی بسیار جاهاز کرشد .

در لوحی است قوله الابهی :

"وتطوفه طلعات الفردوس الاعلى الخ و در ایقان است قوله :

"بلى طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود " وقوله :

"باین قسم باطلعات ذوالجلال سلوک مینمودند " وقوله :

"مثلا بیاناتی که طلعات جمال حق در علامات ظهور بعضا

فرموده اند " الخ .

و در مناجات ایام صیام است :

"النقطة الاولى والطلعة الاعلى " و در ذیل نام صادق د

توقیمی " طلعة صبح العما " سطور میباشد .

عربی گشاده رو و بسام . در لوح

(طَلِيق)

علی محمد است :

"کن فی النعمة منفكاً و فی فقد ها شاكر

فی الحقوق امیناً و فی الوجه طلقاً " .

عربی تبه و جای آثاری و نمود ار هر چیزی
طُول اَطْلال جمع. در خطابی است :
" وكشفت السیول عن الطلول فی وادی

(طَلَل)

القدس طری "

عربی بمعنی وسط دریا . در آثار این امر
کثرت استعمال یافت و غالباً با کلمه
مقام یا پیام ذکر شد . در لوحی به

(طَمَطام)

هادی قزوینی است قوله الامز :

" ولكن رشحی از این طمطام بحرا عظم لا نهیة ذکر میشود که
شاید از طمطم پیامی جود و فضل خود تشنگانرا از سلسبیل بیز وال
و تسنیم به مثال خود محروم ننماید " و در سورة الذبح است قوله :
" ان یا جمال الا ولی رشح علی الممکنات من طمطام فیض فضلک
لعلّ یاخذنهم روائح القدس " و در لوحی دیگر :

ورشحی از طمطام و طفحی از مقام " الخ و در لوحی دیگر :

واستفرق فی طمطم سلطان ربوبتک و پیامی قدس احدیتک
و مقام بمعنی یمّ و موضع عظیم دریا است و در جمع آن پیام
استعمال نشد ولی در اینجا بمناسبت وزن طمطم آوردند .

و در توفیق شرح ها است :

" قد ارشحت من ذلك الطمطم الذّاخر رشحاً من طمطام

یمّ الجلال " و در خطابی است :
" وترى تموج طمطام الحقایق الذی يتموج فی قلوب اولی المودة
والسداد " الخ .

طنین الذّباب وز وزمگس . در خطاب
معروف به عمه است قوله العزیز :

(طَنین)

" اوینفعک طنین الذّباب عن هدیر
الورقاء " .

شمه ای در ضمن حرف ط اشاره است
و در خطاب و مناجات طلب مغفرت برای
حاجی ذبیح در وصف طهران چنین

(طهران)

بیان است :

" ارض شديدة الكسوف والخسوف تتموج فیها رایة الظلم وتهب
فیها عواصف القهر وقواصف الطغیان " .

و در سفرنامه باروپی خطابی چنین مسطور است :

" یاز دازم که در قضیه شاه در طهران آخوندی در هر راه و
گذری فریاد میزد میگفت ای مردم اگر خدا را دوست دارید
پیغمبر را میپرستید حفظ جان و مال و ناموس خود را طالبیست
با بهارا بکشید اینها دشمن دین اند و مخالف آئین " .

و در ابلاغیه از مقام ولی امرالله خطاب بمحفل ملی بهائیان ایران

راجع بمولد مرکز عهد ابهی است :

" راجع بمحلّ تولد حضرت مولی النوری ارواحنا لرمسه الا طهر
فدا فرمودند بنویس محلّ ولادت طهران است نه تا کر انتهی
واز اول این امر طهران محل رتق وفتق امور ومستقرّ بزرگان
قوم بوده حوادث داخلیه و خارجیه که متوالیا مفضلا در
ظهور الحق مسطور است از آنجا غالبا آغاز گردید و در الواح و
آثار مذکور است تا بالا خره در فروردین سال ۱۳۰۶ هـ ش مطابق
مارس ۱۹۲۷ م از محفل مرکزی آنجا که بدستور مقام ولی امر در
عین اینکه فقط منتخب بهائیان طهران بود امور امریه ایران
را اداره میکرد امریه ای برای انتخاب نمایندگان نه مرکز
و معششان بطهران صدور یافت و نخستین انجمن شور عمومی
و محفل ملی ایران انعقاد یافت و از آنگاه ارض طاء مستقرّ محفل
ملی بهائیان ایران است . و در نام عصف هم زکری است .

(طُوب) توب طوبجی توبچی . در لوح خطاب
به صدر دولت عثمانی است :

" چند فوج از عساکر با طوبخانه مأمور
نمود بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صدا های توب شد "

الخ و در رساله مدنیّه است قوله :

" آیا ممکن است که تفنگ و توب عادی با تفنگ هنری مارتی و توب

گروپ مقابلی نماید "

عربی بمعنی خیر و نیکی و پاکیزگی و
نیکیبختی و سود و در اصطلاح مسلمانان
بهشت و یاد رختی در بهشت است .

(طوبی)

طوبی لك و گاهی طوباك بمعنی خوشا بتو . در لوحی است :
" طوبی لنفس قام علی خدمة امری و نطق بشنائی الجمیل " و در
لوح به اشرف زنجانی :

" طوبی لعینك بما رأی جمال الله ربك و رب الخلائق اجمع
و در آثار نظائر :

طوبی لكم ولك و طوبی للفائزین و طوبی للعلماء بسیار است
عربی کوه بزرگ . در صورت زیارت
تقیخان تا کزی است :

(طُود)

" سرع و آوی الی الطود الرفیع "

طور سینا کوه معروف که در ذیل
سینا و در اسرار الآثار العمومیّه تفصی
است و در الواح و آثار امریه ذکر نام

(طُور)

بمعنی خودش و بمعانی تشبیهیه بسیاری استعمال گردید
در لوحی است :

" در این ایام که مگم طور بر عرش طهور مستوی الخ و در ک

مکتونه است :

" واشرقت عليك النور من افق الطور ونفخت روح السناء فسي
سيناء قلبك " ودر توفیقی درج ضمن نام صادق است قوله :
" الم ذكر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور " الخ
و در کتاب اقدس است :

" هذا هو الذي به صاحت الصخرة و نادت السدرة على الطور
المرتفع على الارض المباركة الطك لله الطك العزيز الودود "
وقوله :

" ان الطور يطوف حول مطلع الظهور " ودر لوح به نصیر است
" بلکه طوریون منصعق شده اند " .

در لوحی است :

(طوفان) " در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه

آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده

چه از کتب تواریخ و چه غیره " الخ .

بصورت نام ارضی در قرآن ذکر است

قوله تعالی :

(طوی)

" انك بالواد المقدس طوى " و در خطاب

مشهور به عمّه است :

" وكشفت السيول عن الطلول في واد المقدس طوى " .

عربی پرندۀ و مرغ. طَیْر اَطْيَار جمع
در لوحی بحاجی محمد اسمعیل ذبیح :
" توئی آن طیری که از ظلم طالعیسن

(طَیْر)

بی محل مانده و وکر اخذ ننموده " الخ وقوله :

" انه لا يعرف بدونه ولا يطير الى سماء عرفانه طيور افئدة اهل
الامكان يشهد بذلك كل الاشياء " الخ ودر لوح رئیس است :
" يا اطيوار البقاء منعتم عن الا وکار " ودر لوحی است :

" طَیْر بروحک الی هوا " مکرمتی و غنایتی " که یاه زائده باشد
یا آنکه طَیْر بجای طَیْر محض افاده کثرت و مبالغه آمده .

عربی دستمالی بزرگ که بروی عامه

میانداختند و تا روی شانه هامیرسید

(طَیْلَسَان)

وگردن رامپوشاند . طَیْلَسَة جمع

در خطاب است قوله العزیز :

" این شکایت از جور و ظفیان و دادخواهی از ظلم و عدوان

اهل طیالسه نظر بنص صریح است " .

(حرف - ط)

(طِبَّة)

عربی دَم شمشیر ونیزه ومانند آنها
أَطْبِي طِبَاة طِبُون طِبِي جمع
در لوحی و مناجاتی در آیات صیام است

قوله ج ع :

" وانطقني يا الهى بكلمة من عندك وجعلتها سيفاً اظبتين
بقدرتك واقتدارك بظبةٍ منهما فصلت وفرقت عبادك وخلقك
الذينهم استكبروا عليك وتوقفوا في امرك الذي ما اظهرت امراً
اعظم منه وبظبةٍ اخرى جمعت ووصلت وبلغت وربطت والفت
بين الذين اقبلوا الى وجهك " الخ ودر خطاب و مناجاتی
است :

" الهى الهى ترانى خائضاً في غمارالبلاء وغريقاً في بحار
البأساء والضراء هدفاً للتصال مطعوناً برماح الجوروالجفا
مجروحاً بظباة الشدة والبغضاء " الخ شاید عرفاً جمع ظببة
ظباة هم استعمال میشود ویا اصل نسخه بظباة ویا بظبي بوده
ونیز در خطایی در وصف شهداء خراسان است قوله :
" اسألوا دَمها بضرنة مسومةٍ وظباةٍ مسمومة " .

استظلال بسایه وپناه در آمدن . در

(ظَلَّ - ظَلَّ الله -

لوح به نصیراست قوله ج ع :

ظَلَّ السَّلْطَان)

" فیا روحا لمن يتوجه اليه بقلبه و
يستظل في ظله " ودر خطاب وصایای

عهد است :

" طوبى لمن استظل في ظله الممدود على العالمين " ودر لوح
بناصرالدینشاه است :

" ملك عادل ظل الله است درارض بایدكّل در سایه عدلش
ماوی گیرند ودر ظلّ فضلش بیاسایند " ودر آثار غصن اعظم
عبدالبهاء عبارت " ظلّ غیر ظلیل " یعنی سایه بیسایه ونا
پایدار ناسودمند بسیار است قوله :

" ظلّاً غیر ظلیل او اوهاماً معتبریةً للعلیل " ونیز در آثار و تاریخ
ذکر ظلّ السلطان مسعود میرزا ابن ناصرالدین شاه که جمال
ابهی " ظلّ زائل " فرمودند از جهت اعمال قسیه که در یزد و
اصفهان نسبت ببهائیان موجب شد تکرر یافت از آنجمله از
غصن ابهی است قوله :

" ظلّ السلطان را ابداً گمان نبود که در زمان مشروطه چنین
گردد همان است که از قلم اعلی صادر شده الا ان یتنبه
یتضرّع الى الله حضرات یحیائیه از یحیی اورا بسیار امیدوار کرد